# نظری بقرن بیستم

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مولای شهید مرحوم آقای حاج عبدالرضا خان ابراهیمی اعلی الله مقامه

فهرست :


صفحه ۱ در انتخاب دین و مذهب

صفحه ۲ در ذکر دلیل تسدید

صفحه ۲۰ در معرفی اشخاصی که رد بر شیخیه نوشته‌اند

صفحه ۲۹ در مختصری از عقاید شیخیه

صفحه ۳۲ نظری بقرن بیستم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی .

و بعد چنین گوید بنده مسکین عبدالرضا بن ابی‌القاسم بن زین‌العابدین که مراسله‌ای بدستم رسید از یکی از ایرانیان مقیم آلمان بنام آقای جمال صفری که در آن سؤالاتی درباره سلسله جلیله شیخیه نموده بودند و در ابتدا میخواستم جواب مختصری عرض کنم ولی چون دیدم جواب آن سؤالات بکار بسیاری از امثال ایشان که در صدد تحقیق و تفحص از امر دینند میخورد جواب را قدری مفصلتر مینویسم و امیدوارم که مورد استفاده ایشان و امثال ایشان قرار گیرد و عین نامه ایشان را متن و جواب خود را مثل شرحی بر آن قرار میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله .

مرقوم داشته‌اند میخواهم دین باضافه مذهب که جزء دین است برای خود انتخاب کنم .

عرض میکنم بسیار کار خوبی میخواهید بکنید و در صدد کاری هستید که در دنیا و آخرت باعث رستگاری شما میشود . اما دین خدا در این اعصار اسلام است و ادیان سابقه مثل دین یهود و نصاری در زمان خود همه بر حق بوده‌اند و پیغمبران آنها همه از جانب خداوند بوده‌اند و آخری پیغمبران پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله است صلی الله علیه و آله که دین او آخری دینها و کتاب او آخری کتابها

است و حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام ، ولی امت آن بزرگوار همانطور که خود ایشان از پیش خبر داده‌اند هفتاد و سه فرقه شده‌اند و هفتاد و دو فرقه آنها گمراهند و فرقه حقه آنها فرقه حقه اثناعشریه‌اند که اهل نجاتند و معتقدند بعد از آن حضرت جانشین بر حق ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و بعد از ایشان یازده فرزند ایشان امام و پیشوای مسلمینند و آخری آنها حضرت صاحب‌الامر عجل الله فرجه زنده و غایبند و روزی که خداوند مصلحت بداند ظهور خواهند فرمود و زمین را پر از عدل و داد میفرمایند و شما اگر میخواهید دینی انتخاب کنید دین خداوند اسلام است و مذهب حق مذهب شیعه اثناعشری است .

مرقوم داشته‌اند در دنیای امروز چیزی را بدون دلیل نمیشود کورکورانه قبول کرد.

عرض میکنم در همه اعصار همین طور بوده و هیچوقت نمی‌بایسته چیزی را بی‌دلیل قبول کرد و خداوند دلیل را علامت راستگوئی شمرده و در کتاب خود فرموده قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی بگو بیاورید دلیلتان را اگر راستگویان هستید ، و خداوند قبل از آنکه انسان دینی را انتخاب کند باو عقلی داده که کلیات را با آن میتواند ادراك کند و همان را حجت باطن قرار داده است و آن عقل انسان را براه راست هدایت مینماید و بعد از معرفت کلیات در امور

جزئیه اشخاصی را حجت خود قرار داده که اول بدلیل عقل صفات آنها را بشناسیم و براهنمائی او با مشاعر ظاهره اشخاص آنها را بشناسیم بعد در جزئیات از ایشان بگیریم چون عقلی که در سر اغلب مردم هست عقل کامل نیست و جزئیات را نمیتواند بفهمد دلیلش هم این است که می‌بینید اشخاص در امور جزئیه اتفاق نظر ندارند و هر یك چیزی را می‌پسندند که دیگری همان چیز را نمی‌پسندد و این دلیل این است که عقل یکی از آنها ناقص است یا هر دو و تا شخصی که صاحب عقل کامل نباشد نشناسیم و عقل خود را با عقل او نسنجیم نمیتوانیم مطمئن شویم که عقل ما در تشخیصش خطا نکرده است ولی کلیات را با عقل ناقص هم میتوان ادراك کرد و خطا نکرد چون عقل در باطن مثل چشم در ظاهر است بعضی چشم ایشان خوب می‌بیند بعضی کمتر می‌بیند حال جماعتی چشم‌دار که بکوه از فاصله‌ای نگاه میکنند چشم ضعیف و قوی هر دو کوه را که کلی و بزرگ است می‌بینند ولی جزئیاتی که در کوه هست سنگهای کوچك بوته‌های کوچك و امثال اینها را همه نمی‌بینند آنکه چشمش خیلی قوی است همه را می‌بیند آنکه قدری ضعیفتر است سنگها و بوته‌های نسبتا بزرگ را می‌بیند ولی ریزها را نمی‌بیند آنکه ضعیفتر است هیچکدام از این جزئیات را نمی‌بیند حال مسائل بزرگ عالم مثل اثبات سازنده‌ای برای این ملك برای همه عقول چه ناقص چه کامل آسان است و هر که کمتر عقلی دارد بعقل میتواند استدلال کند که همانطور که برای عمارتی که می‌بیند حتما سازنده‌ای است این

ملك باین عظمت هم با این نظم و ترتیب حتما سازنده‌ای دارد و خود بخود بوجود نیامده و همچنین از نظم و حکمتی که در این عالم می بیند میتواند استدلال کند که سازنده آن عالم و قادر و صاحب حکمت بوده و بیهوده این ملك عظیم را خلقت نفرموده حال این مسأله کلی را همه عقول میفهمند و همچنین میتوانند که از آن نتیجه بگیرند که آن سازنده حکیم از خلقت ما بنی‌آدم هم منظوری داشته که بنی‌آدم آنرا در ابتدا نمی‌دانند و اگر مقصود او کارهای مخصوصی بوده که بنی‌آدم باید انجام دهند چون میداند که آنها جاهلند و خودش آنها را در ابتدا جاهل خلقت فرموده باید بنحوی بآنها اوامر خود را برساند و چون با مشاعری که بآنها داده ادراك غیب را نمیتوانند بکنند باید بوسیله‌ای که قابل ادراك چشم و گوش آنها باشد امر خود را بآنها برساند و آن وسیله جز بشری مثل آنها نمی شود باشد باید زبانی داشته باشد که سخن بگوید و حرف او را بتوانند بشنوند هیکلی داشته باشد که آنرا ببینند خلقتش بطوری کامل و صاحب شعور باشد که از اوامر خداوند مطلع شود و برای دیگران بگوید جمادات و نباتات و حیوانات مسلما این وساطت را نمیتوانند بکنند چون شعورشان از اناسی کمتر است حرف هم نمیتوانند بزنند پس مسلما باید بشری مثل خود ما باشد و چون بنی‌آدم بعضی راستگو و بعضی دروغگو هستند و ممکن است کسی از آنها بدروغ این ادعا را بکند خداوند حکیم که قصد فهماندن اوامر خود را بخلق دارد برای اینکه خلق گمراه نشوند باید یك علامت محسوسی برای آن شخص که

سخنگوی او خواهد بود قرار دهد تا او را بشناسند و یقین کنند که او صاحب شعوری است بالاتر از شعور دیگران بطوری که میتواند اوامر خداوند را ادراك کند و بواسطه ارتباطی که با امر خداوند دارد صاحب قدرتی است که دیگران آنرا ندارند و بهر حال باید خداوند او را تأیید کند و صدق او را بر همه آشکار فرماید و اگر کسی بدروغ خود را نماینده خداوند معرفی کند او را رسوا و مفتضح کند و دروغ او را آشکار فرماید و آنکسی که از جانب خداوند این منصب را خواهد داشت اسم او پیغمبر است که پیام خداوند را بما میرساند و دعاهای ما را بخداوند میرساند حال با دلیل عقل ولو عقل ناقص هم باشد این دو مسأله کلی را میشود فهمید که اولا این ملك خدائی دارد عالم و قادر و حکیم و ما را بیهوده خلقت نفرموده و ثانیا برای اینکه ما را از غرضی که ما را برای آن خلقت فرموده آگاه نماید باید پیغمبری فرستاده باشد که مطلع بر اوامر و نواهی او باشد و صاحب آیات و علاماتی باشد که دلیل بر صدق گفتار او باشد ولی اینکه اسم آن پیغمبر چه باید باشد شکلش چطور باید باشد در کدام شهر باید باشد آنرا دیگر با عقل ناقص نمیتوانیم بفهمیم و باید منتظر باشیم تا خود آن پیغمبر خود را معرفی فرماید. این دو مطلب را ما بعقل خود می‌فهمیم و آن دو را پایه عقاید خود قرار میدهیم و در صدد تفحص برمیآئیم که آیا این نتیجه را که به دلیل عقل گرفتیم در خارج واقع هم اتفاق افتاده و کسانی باین اسم و عنوان آمده‌اند یا نیامده‌اند وقتیکه تفحص میکنیم می بینیم که بلی در ازمنه سابقه کسانی باین عنوان برخاسته‌اند و

ادعا کرده‌اند پیغمبر خدایند و معجزات و آیات و علاماتی هم نشان داده‌اند که دلالت بر صدق گفتار آنها میکرده و خداوند هم با اینکه عالم بوده و بر ادعای آنها آگاه بوده و اگر احیانا دروغگو بوده‌اند قدرت بر باطل کردن امر آنها را داشته امر آنها را باطل نفرموده بلکه تأیید و تسدید فرموده و جماعتی را هم می بینیم که بآنها گرویده‌اند و تصدیق امر آنها را دارند ، از مجموع اینها برای ما محقق میشود که آن پیغمبران مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبدالله علیه و علیهم السلام همه بر حق و راستگو و از جانب خداوند بوده‌اند و می بینیم که آخری آنها علاوه بر معجزاتی که در زمان خود ابراز داشته و آنها را آیت صدق خود قرار داده کتابی هم آورده بنام قرآن و فرموده که آنرا خداوند نازل فرموده و خود آن کتاب معجزه است و احدی از خلق مثل آن نمیتواند بیاورد و الی الآن هم که قریب هزار و چهارصد سال از آن زمانها میگذرد هیچکس نتوانسته که مثل آن بیاورد و در همان کتاب ذکر پیغمبران پیشین و معجزات آنها و ذکر معجزات خود آن حضرت شده است و کسی انکار آنها را در آن زمان نکرده و هر که هم کرده گفته که سحر است ولی اصل کار را که بر خلاف عادت دیگران بوده و همه عاجز از مثل آن بوده‌اند انکار نکرده‌اند و چون دلیلی بر سحر بودن آنها نیست آنها هم که گفته‌اند فقط ادعای بیدلیلی کرده‌اند و خداوند هم با اینکه قادر بوده برای ما هیچ دلیلی بر باطل بودن آنها اقامه نفرموده و بعلاوه معجزه باقیه آن حضرت هم در میان است و همه دشمنان آن حضرت از عرب با تمام جد

و جهدی که در این مدت هزار و چهارصد سال کرده‌اند نتوانسته‌اند مثل آنرا بیاورند از مجموع اینها یقین قاطعی بر صدق گفتار آن حضرت برای ما حاصل میشود که آن حضرت پیغمبر و فرستاده از جانب خداوند بوده و همانطور که خبر داده دین او همه ادیان سابقه را نسخ فرموده و خود ایشان خاتم همه انبیاء هستند و شریعت آن حضرت آخری همه شرایع است و همه انبیای سلف هم بر حق بوده‌اند جز اینکه مدتی که خداوند برای شریعت آنها قرار داده کوتاه بوده و شریعت هر پیغمبری با بعثت پیغمبر صاحب شریعت بعدی منقضی و منسوخ میشده و آنها که بر شریعتهای سابق باقی مانده‌اند چون انکار پیغمبران بعد و شرایع آنها را کرده‌اند نافرمانی خداوند را نموده‌اند و بر باطلند . پس با این ادله و مقدمات بر ما دو اصل از اصول دین ما ثابت میشود ، یکی آنکه خدائی هست و یکی آنکه پیغمبری دارد بنام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که سخنگوی خداوند عالم است و اوامر و نواهی او را بما میرساند و بنا بر این هر چه از صفات خداوند مثل عدل و قدرت و علم و احاطه و همه صفات لاتعد و لاتحصی خبر داده همه را میپذیریم چه با عقل ناقص خود بتوانیم آن جزئیات را اثبات کنیم چه نتوانیم و هر چه از آنها هم که بعقل ناقص ما درست نیاید عقل خود را باید کنار بگذاریم و فرمایش او را بگیریم و اعتقاد ورزیم چون به عقل ناقص خود مطمئن نیستیم که همه جزئیات را بفهمد چه بسیاری از امور دنیا و علوم دنیا را هم که از امور ظاهری است و بعض همجنسان ما آنها را میدانند می‌بینیم

نمی‌فهمیم و در آنها بر خطا میرویم و از آن نتیجه میگیریم که خطای عقل ناقص ما در امور پنهانی و غیبی بیشتر است و راه سلامت کنار گذاردن عقل ناقص و گرفتن بفرمایش پیغمبر خداست که عقل او کامل است و خداوند همه چیز را باو وحی میفرماید و بنا بر این هر چه که بما خبر داده است از امور غیبیه مثل روز قیامت و بهشت و جهنم و حساب و کتاب و تکالیف شرعیه همه را بی‌چون و چرا می‌پذیریم و هر کدام را هم که بعقل خود نیز فهمیدیم شکر خداوند را میکنیم که عقل ما را زیاد کرده و فهمیده‌ایم و هر کدام را که بعقل خود نفهمیدیم تسلیم میکنیم و اعتقاد میورزیم و دعا میکنیم که خداوند چشم عقل ما را بیناتر بفرماید که آنها را با عقل هم بفهمیم و از این استدلالها می‌فهمیم که تکلیف ما گرفتن بکتاب خدا و فرمایشات پیغمبر است بعد از این مقدمات چون بکتاب خدا نظر میکنیم می بینیم با اینکه خداوند فرموده که همه چیز در کتاب خدا هست از ظاهر آن که کتاب کوچکی است همه چیز را نمی‌فهمیم و خود کوچکی کتاب شهادت میدهد که ظاهر آن گنجایش ذکر همه احکام و امور عالم را ندارد پس یقینا همه آن مطالب در ظاهر قرآن نیست و در خود قرآن هم مذکور است که تأویل آنرا جز خداوند و آنها که راسخ در علم هستند نمیدانند پس ما که در خود می بینیم راسخ در علم نیستیم و همه چیز را از کتاب خدا نمی‌فهمیم معلوممان میشود که کتاب خدا بتنهائی امروز کفایت ما را نمیکند و از آن علم بمجهولات خود و حتی جزئیات احکامی که در ظاهر قرآن است پیدا نمیتوانیم بکنیم مثلا امر

خداوند را در قرآن میخوانیم که نماز بخوانید ولی از روی آن نمیتوانیم بفهمیم چه جور باید نماز خواند چند رکعت خواند در آن چه باید گفت و هکذا کلیه احکام و تنها راهی که برای ما میماند این است که بفرمایشات پیغمبر رجوع کنیم چون غیر از او کسی از معانی آن با خبر نیست و همانطور که ما نمی‌فهمیم امثال ما هم نمی‌فهمند و اگر هم چیزی بگویند معلوم نیست که درست فهمیده باشند و هیچ دلیلی ندارد که در فهم قرآن تابع یك کسی بشویم که عقل او هم مثل عقل ما ناقص است و هر دو در عدم اطلاع بر مراد خداوند مشترکیم پس تنها راه ما رجوع بفرمایشات حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله که بآنها در اصطلاح سنت میگویند بعد که بفرمایشات پیغمبر میخواهیم رجوع کنیم می بینیم که آن حضرت بیست و سه سال بیشتر دعوت نفرمود سیزده سال اول آن هم که در حال دربدری و غربت می‌زیسته و تابعین بسیار کمی داشته تا اینکه بمدینه هجرت فرموده در ده سال آخر عمر هم اغلب بجنگ و جدال مشغول بوده و موافق بعض تواریخ هشتاد جنگ در این مدت کم فرموده یعنی هر چهل و پنج روزی یك جنگ و بسیار مجال کمی داشته‌اند که در آن بتوانند همه احکام امت را تا روز قیامت بیان بفرمایند و بطوری که میگویند بیش از چهارهزار حدیث از ایشان در دست نیست و باین چهارهزار حدیث همه احکام دین نمیگذرد و باید بفهمیم که این پیغمبر خدا که فرموده دین او تا قیامت باقی است و همه احکام را هم نفرموده و کتاب خدا را هم که در میانه ما گذارده و حاوی جمیع احکام است ما از آن

چیزی سر درنمیآوریم چه تکلیفی برای این امت بعد از خود معلوم فرموده و سهلترین راه برای فهمیدن این مطلب رجوع به فرمایشات خود آن حضرت است و اگر چیزی در این باره در فرمایشات آن حضرت نبینیم جا دارد که تردید در صحت نبوت ایشان بکنیم چون کسی که ادعا کند فرستاده خداست و بگوید همه باید تا قیامت به شریعت او عمل کنند ولی در زمان حیوة خودش همه احکام را بیان نکند و تکلیفی هم برای بعد از خودش معلوم نکند چنین کسی را عاقل نمیشود شمرد چه برسد باینکه او را فرستاده خدا بدانیم ولی وقتیکه بفرمایشات او رجوع میکنیم می بینیم چنین نیست و از این مطلب غفلت نفرموده و تکلیف امت را بعد از خود معلوم فرموده و امر خداوند را بتمام و کمال بانجام رسانده و تبلیغ رسالت خود را فرموده و در اواخر عمر خود در وقت مراجعت از مکه که آخرین حج آن بزرگوار بود در محلی بنام غدیر خم مسلمین را که بنا بر روایاتی متجاوز از صدهزار نفر بودند و در خدمت ایشان بمکه مشرف شده بودند جمع فرمودند و عین همین نکته را در خطبه خود متذکر شدهاند و فرمودهاند که علی مفسر کتاب خدا و دعوت کننده بسوی او است آگاه باشید حلال و حرام بیش از آن است که آنها را بشمارم یا تعریف آنها را بکنم پس امر بحلال بکنم و نهی از حرام بکنم در یك مقام پس امر شدم که بیعت از شما بگیرم بقبول آنچه از جانب خداوند آنرا آوردم درباره علی امیرالمؤمنین و امامان بعد از او ای جماعت مردم تدبر کنید و بفهمید آیات او را و نظر کنید در محکمات آن و پیروی نکنید

متشابهات آنرا پس قسم بخدا هرگز برای شما بیان نخواهد کرد زواجر آنرا و واضح نمیکند برای شما تفسیر آنرا مگر کسی که من دست او را گرفته‌ام . و در همان خطبه است جماعت مردم هراینه خداوند امر فرموده مرا و نهی فرموده مرا و من امر کردم علی را و نهی کردم او را و دانست امر و نهی پروردگارش را عزوجل پس امر او را بشنوید و تسلیم امر او را بکنید . و در همان خطبه است ای جماعت مردم خدای شما جل جلاله امر کرده است مرا که علی را برپا بدارم در میانه شما که علم باشد و امام باشد و خلیفه باشد و وصی باشد و اینکه او را برادر و وزیر خود قرار دهم . و در همان خطبه است هر کس من مولای او هستم پس علی مولای او است خدایا دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و نصرت کن هر کس که او را نصرت نماید . و از ابن مغازلی یکی از علمای اهل سنت نقل شده که پس از این خطبه عمر بن خطاب به امیرالمؤمنین عرض کرد بخ بخ لك یعنی خوشا بحال تو ای پسر ابی طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای پس خداوند نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم که اسلام دین شما باشد . و این حدیث غدیرخم یکی از صدها حدیث است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره جانشینی امیرالمؤمنین فرموده است و حدیث غدیر را سنی و شیعه همه روایت کرده‌اند و

از ابن‌شهراشوب روایت شده که بیش از هزار جلد کتاب از تصانیف شیعه و سنی از متقدمین و متأخرین هست که در آنها این حدیث را از طرق متعدده روایت کرده‌اند ، و تعدادی از آن کتابها الآن هم موجود است مثل کتاب عبقات‌الانوار که چندین مجلد بزرگ است و کتاب غایةالمرام که کتاب بسیار بزرگی است و تمام آنها روایات این حدیث است که روات مختلفه از شیعه و سنی بالفاظ مختلفه روایت نموده‌اند و شکی برای عاقل منصف باقی نمی‌ماند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امت را بعد از خود بلاتکلیف نگذارده و امام و خلیفه‌ای بر آنها معلوم کرده و با تعیین او دین خدا را کامل کرده و مورد رضایت خداوند قرار گرفته است پس همانطور که عقل حکم کرد که پیغمبر خدا باید جانشینی که عالم به احکام خداوند باشد بعد از خود تعیین فرماید بنقل هم که رجوع کردیم دیدیم که همینطور شده است و بعقل و نقل فهمیدیم که آن جانشین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است ، از طرفی باز می بینیم که اشخاص دیگری غیر از ایشان بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ادعای این مقام را کرده‌اند ولی خداوند آنها را مفتضح فرموده و بطلان امر آنها را بر همگان آشکار فرموده مثلا اولی آنها ابوبکر بود که جمعی را جمع کرد و خود را خلیفه خواند و در بطلان قول او همین کفایت است که دلیلی بر خلیفه بودن خود نداشت و خداوند دلیل را علامت راستگوئی قرار داده و در کتاب خودش فرموده هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی بیاورید دلیل خود را اگر

راستگویان هستید . و او دلیل بر خلافت خودش نداشت پس راستگو نبود بلی یك حدیثی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکرد که فرموده‌اند امت من بر ضلالت جمع نمیشوند همین حدیث هم دلالت بر سخن او نداشت چون امت یعنی همه مسلمانان و همه مسلمانان اجتماع بر خلافت او نکرده بودند پس ادعای او بی‌دلیل بوده و بعلاوه از بس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله احادیث در شأن حضرت امیرالمؤمنین فرموده بودند خود آن بدبخت هم ناچار از اقرار بآنها بود و خودش روی منبر گفت :اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم . یعنی وابگذارید مرا وابگذارید مرا من بهتر شما نیستم و حال آنکه علی در میانه شما است . حال اگر راست میگفت چرا بر کسی که بهتر از او بوده پیشی جسته و اگر دروغ میگفت چطور خلیفه‌ای بود که دروغ میگفت و همچنین بعد از او عمر ادعای خلافت کرد حرف او هم بیدلیل بود دلیلش این بود که ابوبکر او را بخلافت تعیین کرده و بر گوینده است که از او بپرسد ابوبکر چه حقی داشت خلیفه برای مسلمین تعیین کند کی این اختیار را باو داده بود خداوند که در این باره وحی باو نفرموده بود حضرت پیغمبر هم صلی الله علیه و آله نه او را به خلافت تعیین فرموده بودند نه اجازه خلیفه معلوم کردنی باو داده بودند مسلمین هم اگر اختیار خلیفه معلوم کردن داشتند کجا باو چنین اختیاری داده بودند تازه خود عمر وقتیکه خود را خلیفه دانست و منبر رفت گفت بیعت ابوبکر فلته بود یعنی لغزش و کار بی‌تدبری بود پس هر کس مثل آنرا بخواهد

بکند او را بکشید حال خلیفه اول که به تصریح خلیفه دوم بیعت با او لغزش بود و برای هر کس که آنرا تکرار بکند حکم قتل تعیین میکند چه حقی دارد که برای مسلمین خلیفه معلوم کند و عمر در این سخنش اگر راستگو است خلافت ابو بکر و بالتبع خلافت خودش که به تعیین او بوده باطل است و اگر دروغگو است شخص دروغگو که نمیتواند خلیفه خدا و رسول باشد و باز خود عمر بر منبر گفت که من شیطانی دارم که بمن تعلق میگیرد پس هر وقت مرا کج کرد شما مرا راست کنید و هر وقت خطا کردم مرا هدایت کنید . حال این چه خلیفه‌ای است که بازیچه شیطان میشود و از امت که خود باید آنها را هدایت کند استمداد میکند که کجی او را راست کنند و اگر خطا کرد او را هدایت کنند و همچنین خلیفه بعد از او عثمان بی‌دلیل ادعای خلافت کرد چون ترتیب خلافت او اینطور شد که عمر شش نفر را معلوم کرد که بعد از او رأی بدهند که کی خلیفه باشد و کسی را مأمور کرد که اگر آن شش نفر رأی بکسی ندادند همه آنها را بکشد عمر چه حقی داشت چنین حکمی بکند بچه دلیل تجویز کشتن شش نفر را از پیش خود کرد بچه دلیل اختیار مسلمین را بدست اینها داد کسی که میگوید بیعت ابوبکر لغزش بود و بنا بر این خلافت او صحیح نبوده خلافت خودش هم که بتعیین ابوبکر بوده صحیح نبوده چه حق داشته که باین ترتیب خلیفه برای مسلمین معلوم کند و بعد از همه این حرفها عثمان بقدری ظلم کرد و تجاوز به اموال مسلمین نمود که مسلمانان جمع شدند و او را کشتند حال گفتار و کردار

خود این خلفا همه شاهد بطلان قولشان هست و خداوند باین طور آنها را رسوا فرمود ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بفرمان خداوند و وحی او از طرف پیغمبر بخلافت تعیین شدند هیچ عیب و نقصی هیچیك از مسلمین بر ایشان نگرفته‌اند رفتار و گفتارشان سرمشق همه مسلمانان بلکه همه عقلای جهان است و کوچکترین دلیلی بر بطلان ادعای ایشان نیست حال که از طریق عقل و نقل بر ما ثابت شده که پیغمبر باید خلیفه‌ای داشته باشد و از طریق نقل ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را بعد از خود خلیفه و جانشین معین فرموده و خود آن حضرت هم ادعای خلافت داشته‌اند و هیچ دلیل صحیحی بر خلیفه نبودن آن حضرت آورده نشده و خداوند ادعای ایشان را تأیید و تسدید فرموده و بطلان مدعیان دیگر خلافت را آشکار فرموده شکی برای منصف باقی نمیماند که خلیفه بعد از حضرت پیغمبر (ص) آن حضرتند و پس از ایشان بنص حضرت پیغمبر (ص) و خود ایشان یازده فرزندشان یکی پس از دیگری خلفای بعد از آن حضرتند و آخری ایشان زنده و باقی است الا اینکه بنا بمصالحی از نظرها غایب شده و همینکه حجت خداوند باقی است از اعظم ادله حقانیت شیعه اثناعشری است چون الآن می بینیم سنیها خلیفه‌ای ولو بباطل هم ندارند شیعه‌های غیر اثناعشری هم امام زنده‌ای ندارند و در بطلان آنها همین کافی است که ناچارند بگویند امروز خلق واسطه‌ای بین خود و خداوند ندارند و راهی بسوی او ندارند و ارتباط قطع است ولی شیعه

اثناعشریه که معتقد بحیوة حضرت ولی عصر عجل الله فرجه هستند خود را در مرأی و مسمع آن بزرگوار میدانند و بحفظ و نگهداری او از دین مبین مطمئنند و با علم و یقین و اعتماد بر حفظ او بشرایع دین خود عمل میکنند و در دنیا تنها فرقه‌ای که بر حق هستند همین جماعتند پس با این استدلال‌ها اصل سوم دین ما که شناختن امامان باشد ثابت میشود .

حال باز بتفکر میپردازیم و میگوئیم اینها همه درست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغمبر بوده‌اند ولی از دنیا رفته‌اند جانشینان ایشان هم یازده نفرشان از دنیا رفته‌اند و دوازدهمی ایشان هم که از نظرها پنهانند و ما بهیچ کدام دسترسی نداریم پس چه باید بکنیم اگر اینها از جانب خداوند بوده‌اند و مأمور به ابلاغ اوامر خداوند بوده‌اند و دین اسلام تا قیامت باقی است در این فرجه ایام غیبت که ما در جزئی از آن هستیم باید البته تکلیف ما را تعیین فرموده باشند و ما را بخود وانگذاشته باشند ، رجوع میکنیم بفرمایشات ایشان ببینیم چه میفهمیم وقتیکه رجوع میکنیم می بینیم حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تکلیف را معین فرموده‌اند و در یکی از توقیعات خود مرقوم فرموده‌اند اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی اما حوادثی که اتفاق میافتد در آنها رجوع کنید به روایت کنندگان حدیث ما پس آنها حجت منند بر شما و من حجت خدایم . از این میفهمیم که تکلیف ما اجمالا مراجعه

باشخاصی است که روایت حدیث ایشان را میکنند ولی هنوز درست بر ما روشن نیست که آیا هر کس کتابی را باز کرد و حدیثی بر ما روایت کرد این حجت امام زمان علیه السلام بر ما است یا شرایط خاصی هم باید داشته باشد باز که تتبع در فرمایشات ایشان می کنیم می بینیم که در دستخط دیگری مرقوم فرموده‌اند لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیك فیما یرویه عنا ثقاتنا قد عرفوا بانا نفاوضهم سرنا و نحملهم ایاه الیهم یعنی عذری نیست برای هیچیك از دوستان ما در اینکه خود و دیگران را بشك بیندازند در آنچه روایت میکنند از ما اشخاص مورد وثوق ما بتحقیق دانسته‌اند که ما آنها را شریك سر خود قرار میدهیم و سر خود را بوسیله آنها بدوستانمان میرسانیم . از این فرمایش می‌فهمیم که باید بروایات اشخاص ثقه و مورد اعتماد بگیریم نه هر راوی و باز که در اخبار تتبع میکنیم به فرمایش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برمیخوریم که فرموده‌اند فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فعلی العوام ان یقلدوه و ذلك لایکون الا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم یعنی اما از فقها هر کس که نگاهدارنده باشد نفس خود را و حفظکننده باشد دین خودش را مخالف خواهش نفس خودش باشد و مطیع امر مولایش باشد پس بر عوام است که تقلید او را بنمایند و آنها بعض فقهای شیعه هستند نه همه آنها .

از این فرمایش میفهمیم که شخصی که دین خود را از او میگیریم باید علاوه بر اینکه راوی و ثقه باشد خودش هم عمل بآنها بکند و نفس خود را از تخلف از فرمایش امام نگاه دارد و واقعا دین‌دار و معتقد و حافظ دین خود باشد و بخواهش دل خودش عمل نکند و مخالفت آنرا بکند و مطیع امر امام خود باشد و بعلاوه از هشداری که در آخر فرمایش خود داده‌اند میفهمیم که نه هر کس خود را بشکل فقها درآورد متصف باین صفات خواهد بود بلکه فقط بعض از آنها هستند که متصف باین صفاتند و همه این طور نیستند و تقلید همانها که باین اوصافند واجب است و تقلید دیگران را نباید کرد و همه شیعه در صحت این سه حدیث اجماع دارند و بآن قائلند و شکی در آنها نیست که فرمایش امام علیه السلام و دستور او در ایام غیبت این است پس اجمالا تکلیف قطعی ما روشن شد که در پی چنین کسی باید باشیم حال شروع میکنیم بجستجوی از چنین کسی که امام ما دستور فرموده در زمان غیبت باو رجوع کنیم بدیهی است که چنین شخصی از بت پرستان نیست لابد در میانه موحدین است از یهود و نصاری هم نیست لابد در میانه مسلمین است از اهل سنت هم نیست چون آنها منکر امامت ائمه مایند پس در میانه شیعه اثناعشری است از جهال هم نیست چون ما طالب علمیم و او علم ندارد پس در میانه علما و آنها که این عنوان را میکنند باید باشد در میانه آنها هم آنها که متصف باین صفات نیستند بدیهی است که بآنها نباید رجوع کرد باقی میمانند یك یا چند نفر که آنها را بصفت علم باخبار و عمل بآنها و مطیع بودن برای

ائمه و خودرأی نبودن می‌شناسیم ولی طبع کنجکاو ما باز این احتمال را میدهد که شاید یك یا بعض آنها به ریا و تزویر خود را اینطور وانمود میکنند و در باطن متصف باین صفات نیستند و باغراض دنیوی مثل حب مال و حب ریاست و امثال اینها خود را علی الظاهر باین صفات آراسته‌اند ولی در باطن دروغگو و بی تقوی هستند و علاقه‌ای باینکه فرمایش خدا و رسول را درست بفهمند و برای ما روایت کنند ندارند و حتی از بی‌تقوائی ممکن است که گاهی مطلبی را بر خلاف فرمایش ایشان بمنظور یك نفع دنیوی جعل کنند و سخن ناحقی بگویند اینجا است که مثل همه جا باید از خداوند کمك گرفت و مطمئن بتأیید و تسدید او شد چون خداوند در کتاب خود خبر داده که احقاق حق و ابطال باطل را میفرماید و وعده فرموده که آنها که مجاهده در راه او کنند آنها را البته براههای خود هدایت فرماید و فرموده الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چنان فقهائی که امام علیه السلام توصیف فرموده از راههای خدا هستند و البته کسی که کوشش کند و با بی‌نظری و بی‌غرضی پی شناختن آنها برود البته خداوند آنها را میشناساند و آنها را تأیید و تسدید میفرماید و آنانکه بریا و تزویر خود را باین منصب معرفی مینمایند البته آنها را رسوا میفرماید و دروغ آنها را بر شخصی که واقعا طالب حق است روشن میفرماید و این دلیل تأیید و تسدید خداوند که باتکای او انسان بنای عمل خود را قرار دهد از محکمترین ادله است و اگر این باشد ممکن است برای انسان یقین حاصل شود و اگر این نباشد بهیچ چیز در دنیا

یقین واقعی حاصل نمیشود و اگر توجه داشته‌اید نبوت انبیاء و امامت ائمه را هم در آخر با همین دلیل اثبات کردیم و این دلیل مخصوص کسانی است که عقلشان از عامه مردم بالاتر رفته چون مردم عامی اعتماد بر اسباب میکنند و کسیکه باین دلیل استدلال میکند اعتماد بر مسبب الاسباب میکند و شما هم هر چه میخواهید بفهمید و یقین واقعی حاصل کنید این دلیل را استعمال کنید بهمین نحو که ملاحظه نمودید چگونه با آن اصول دین را دریافتیم و فهمیدیم که اول آنها شناختن خداوند و اقرار بربوبیت او است و دوم شناختن پیغمبر او است که شناختیم پیغمبر این زمان حضرت محمد بن عبدالله است صلی الله علیه و آله و بعد از او پیغمبری نخواهد آمد و سوم شناختن جانشینان او است و شناختیم که آنها ائمه دوازده گانه‌اند و چهارم شناختن راوی ثقه امین و پرهیزگار و عالمی است که در هر زمان خداوند چنین شخص یا اشخاصی را بهر کس که در طلب چنین کسی است می‌شناساند و بعد از این همه امور دین از فروع دین است که باید از راویان اخبار آنها را بیاموزیم و به آنها اعتقاد ورزیم و عمل نمائیم .

مرقوم داشته‌اند و بهمین منظور شروع کردم بتحقیق و فعلا راجع به شیخیگری مطالعه میکنم که تا حال سه کتاب خواندم و آن را رد کرده در ضمن همکار استعمارش خوانده‌اند و فعلا نمیتوانم آنرا قبول کنم البته نظریات نویسندگان را .

عرض میکنم رویه شخص عاقل همین است که در هر امری تحقیق کند نه بی‌دلیل چیزی را بپذیرد نه بی‌دلیل بصرف شنیدن از دیگران چیزی را رد کند و بهمین جهت با اینکه سه کتاب در رد شیخیه خوانده‌اید نظریات نویسندگان آنها را هنوز قبول نکرده‌اید و بنفع تنها بقاضی رفته حکم نکرده‌اید و منتظرید اظهارات طرف مقابل را هم بشنوید و قضاوت کنید و بسیار رویه پسندیده‌ای را پیش گرفته‌اید .

اما شیخیگری که مرقوم داشته‌اید شیخی مذهب خاصی نیست بی کم و زیاد همان مذهب شیعه اثناعشری است و این اسمی که گذارده شده از طرف دیگران است و بمناسبت اینکه ما از مقلدین مرحوم مبرور عالم بزرگوار مرحوم شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه بوده‌ایم بما شیخی گفته‌اند و از اینکه ما را نسبت بدوستی از دوستان محمد و آل‌محمد علیهم السلام داده‌اند ناراضی نیستیم و همه افتخار ما بدوستی و بندگی آن بزرگواران است و اگر امتیازی نسبت بدیگران داشته باشیم همین است که علمای ما بیش از دیگران بذکر مقامات و فضایل محمد و آل‌محمد علیهم السلام پرداخته‌اند .

و اما کتبی که در رد شیخیه خوانده‌اید نمیدانم چه کتبی است و نویسندگان آنها کیانند ولی میتوانم بنویسم که این قبیل گویندگان و نویسندگان از چه طبقاتی هستند و برای اینکه شما پی باصل مطلب ببرید مقدمه‌ای مینویسم که بر بصیرت

باشید و آن این است که مقتضای حکمت و عدالت خداوند این است که خلق را بر زبان پیغمبران و حجج خود راهنمائی فرماید ولی آنها را برای رد یا قبول مطالب آنان آزاد بگذارد و سلب اختیار آنها را نفرماید تا هر کس که طالب هدایت است باختیار خود آنرا بپذیرد و هر کس طالب گمراهی است باختیار خود آنرا برگزیند و اگر شنیده‌اید که بعض پیغمبران مثل حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله جنگهائی فرمودند بمنظور انجام همان مرحله اول بوده که حرف حق را بگوشها برسانند و همینکه آن منظور انجام میشد مردم را آزاد میگذاردند چون طالب اعتقاد قلبی که با میل و رضایت باشد بودند نه تسلیم ظاهری با اکراه قلبی و شاهد این مطلب فرمایش خداوند عالم است که میفرماید لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی یعنی اکراهی در دین نیست بتحقیق هدایت از گمراهی تمیز داده شده و آشکار گردیده و بهمین منظور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین وصیت میفرماید که در خانه بنشینند و شمشیر نکشند و میفرماید علی بمنزله خانه کعبه است مردم باید پیش او بروند نه او پیش مردم . و بهمین منظور در حیوة خود با منافقین مدارا میفرمودند و آنها را رسوا نمی‌فرمودند که هم استفاده از آنها برای اصل مطلب شده باشد و ظاهر اسلام قوتی داشته باشد و صدای اسلام در همه عالم پهن شود و بگوش همه برسد و هم سلب اختیاری نشده باشد که اهل باطل بتوانند در زیر سپر اسلام باطل خود را اظهار بدارند و حجت خداوند بر آنها تمام

شود و عدالت خداوند ظاهر گردد و اشاره بهمین مطلب است که خداوند عالم میفرماید کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربك و ما کان عطاء ربك محظورا یعنی همه را مدد میرسانیم آن جماعت و آن جماعت را از عطای پروردگارت و عطای پروردگار تو ممنوع نیست . و مهلتی که خداوند بشیطان داده بهمین جهت بوده که شیطان باشد و هر که میخواهد اغوای او بشود بشود و اگر خداوند غیر اینرا میخواست از همان اول شیطان را هلاك میفرمود یا پیغمبر او منافقین را از خود میراند و نمی گذاشت که باسم اسلام بر علیه اسلام اقدام کنند و آنطور که سنیها میگویند همه اصحاب حضرت پیغمبر (ص) مردمان خوبی بودند نیست و جماعت بسیار بلکه اکثر آنها منافقین بودند و خداوند از این معنی خبر داده است که در سوره منافقون به پیغمبر خود میفرماید هر گاه آمدند منافقین نزد تو گفتند شهادت میدهیم که تو رسول خدا هستی و خدا میداند که تو رسول او هستی و خدا شهادت میدهد که آنها دروغ میگویند قسم‌های خود را سپری قرار داده‌اند پس منع از راه خدا کردند و بد عملی است کاری که آنها میکنند . و اصل معنی منافق همین است که کسی بنیت سوء بر خلاف اعتقاد قلبی خود اظهار امری را بکند و در میانه مسلمین و اهل حق همیشه بوده و هستند و آنها ستون پنجم شیطانند که از داخل در مذهب حق رخنه میکنند همانطور که دیدیم چگونه همان منافقین زمان حضرت پیغمبر (ص) بعد از آن حضرت چگونه نیات باطنی خود را ظاهر کردند و غصب حق اهل حق را نمودند و بآزار و اذیت آنها پرداختند

پس نه هر کس که اظهار اسلام بکند قلبا مسلمان است و نه هر کس اظهار ایمان بکند قلبا مؤمن است و ای بسا کسی که بنفاق اظهار ایمان بکند و قلبا دشمن آل‌محمد علیهم السلام باشد و هیچ دلیلی نیست که چنین منافقینی در میانه شیعه نباشند بلکه همه روایات شاهد این است که منافقین در میانه شیعه بوده و هستند و بوده‌اند کسانی که در زمان امامی از ائمه علیهم السلام اظهار محبت و اخلاص میکرده‌اند و بعد از آن امام انکار امام بعد را مینموده‌اند و در روایت است از عمر بن یزید که میگوید داخل شدم بر حضرت صادق علیه السلام پس مدت زیادی در فضایل شیعه برای من حدیث فرمود پس فرمود جماعتی از شیعه بعد از ما هستند که بدتر از نصاب هستند ،عرض شد فدایت شوم آیا نه این است که ادعای دوستی شما را دارند و از دشمنانتان تبری میجویند فرمودند بلی ،عرض کردم فدایت شوم بیان کن برای ما که آنها را بشناسیم فرمودند همانا آنها جماعتی هستند که امتحان میشوند به زید و امتحان میشوند به موسی .عرض میکنم ظاهر این است که مراد امام علیه السلام زیدیه هستند که قائل بامامت زید شده‌اند و شاید مرادشان از آنها که به موسی امتحان میشوند فطحیه باشند که بعد از حضرت صادق علیه السلام قائل بامامت عبدالله افطح پسر آن حضرت شدند و ایمان بامامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نیاوردند . و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است مردم درباره ما به سه فرقه شده‌اند : فرقه‌ای ما را دوست داشتند از جهت اینکه انتظار قائم ما را دارند برای اینکه از دنیای ما چیزی

بآنها برسد پس گفتند و حفظ کردند کلام ما را و کوتاه آمدند از عمل ما پس خداوند آنها را بسوی آتش خواهد راند و فرقه‌ای دوست داشتند ما را و کلام ما را شنیدند و کوتاه نیامدند از عمل ما باین جهت که بنام ما عوائدی از مردم بآنها برسد و نانی بخورند پس خداوند شکمهای آنها را از آتش پر میکند و مسلط میکند بر آنها جوع و عطش را و فرقه‌ای دوست داشتند ما را و حفظ کردند سخن ما را و اطاعت کردند امر ما را و مخالفت نکردند با فعل ما پس آن جماعت از مایند و ما از آنها هستیم . و از آن حضرت روایت شده در بیان انواع روایت کنندگان از ایشان و علمای سوء تا اینکه فرمود : و از آنها هستند قومی که نصاب هستند ( یعنی دشمن ایشانند ) قادر بر گفتن مذمتی درباره ما نیستند بعض علوم صحیحه ما را یاد میگیرند و بآن سبب نزد شیعه ما موجه ( محترم ) میشوند و نزد دشمنان ما خوار میشوند پس میافزایند بآن علوم اضعاف آن و اضعاف اضعاف آنها را از دروغهائی بر ما که ما از آنها بیزار هستیم و اهل تسلیم از شیعه ما آنها را بنا بر آنکه از علوم ما است می پذیرند پس گمراه شدند و گمراه کردند و آن جماعت ضررشان بر ضعفای شیعه ما از قشون یزید بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بیشتر است پس هر اینه آنها سلب ارواح و اموال آنها را میکردند و برای آن تاراج شدگان در نزد خدای عزوجل بواسطه آنچه از دشمنان بآنها رسیده بهترین احوال است ولی آن علمای سوء ناصبی که خود را شبیه کرده‌اند باینکه دوست مایند و دشمن دشمنان مایند شك و شبهه بر ضعفای شیعه ما وارد میآورند پس گمراه میکنند آنها

را و منع میکنند آنها را از قصد حق مصیب لاجرم کسی از آن عوام که خداوند از دلش آگاه باشد که جز حفظ دینش و تعظیم ولیش را طالب نیست او را وانمیگذارد در دست این تلبیس کننده کافر ولکن میفرستد برای او مؤمنی را که او را بر صواب بدارد پس موفق میدارد او را خداوند که از او بپذیرد پس جمع میکند برای او باین خیر دنیا و آخرت را و جمع میکند برای آنکه او را گمراه کرده لعن دنیا و آخرت را . و قصدم از ذکر این احادیث این بود که بدانید که در میانه آنها که باسم شیعه هستند انواع این منافقین هستند و بنام شیعه رد بر شیعه آل‌محمد علیهم السلام میکنند و فریب ظاهر ادعای آنها را نباید خورد و همانطور که در آخر همین حدیث اخیر فرمودند هر کس که خداوند بداند که در قلبش جز حفظ دین و تعظیم ولیش را نمیخواهد نمیگذارد که فریب آنها را بخورد و او را بر دست مؤمنین هدایت میفرماید و باو توفیق هدایت شدن را میدهد و این همان مطلب است که سابقا عرض کردم که همه اعتماد بتأیید و تسدید خداوند عالم است و باید از او خواست که ما را هدایت فرماید و بر حسب وعده‌ای که فرموده البته هدایت میفرماید و ان شاء الله چند جلد از کتبی که مشایخ ما اعلی الله مقامهم در جواب ایراد موردین بر این سلسله نوشته‌اند برای شما میفرستم که با کمال بی نظری مطالعه نمائید و خداوند حق را ان شاء الله بر شما واضح خواهد فرمود و چون کتبی که بنظر شما رسیده اسم نبرده‌اید و ایراداتی که در آنها شده نمیدانم جوابی از آنها فعلا نمیتوانم عرض کنم ولی نوعا همه ایرادات ایرادات معینی

است که لاحقین از سابقین میگیرند و میگویند و می نویسند و علی القاعده در آن کتابها که ان شاء الله میفرستم جواب همه هست جز ایراد اخیری که تازه اختراع کرده‌اند و بآن اشاره نموده‌اید که در ضمن همکار استعمارش خوانده‌اند که آنرا نامرحوم خالصی‌زاده جعل کرده و در جائی نوشته و خودش هم در همانجا تصریح کرده که مدرك تاریخی برای این موضوع ندارد و با این تصریح نویسندگان بی‌انصاف این افترای او را می‌پذیرند و روایت میکنند و در کتابی بنام مزدوران استعمار در لباس مذهب دیدم که این مطلب را باآب و تاب نوشته و محکمترین دلیلش همین افترای خالصی‌زاده بوده که خود او از دشمنان آل‌محمد علیهم السلام و منکرین فضایل ایشان بوده و حتی شهادت بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را در اذان منع میکرده ولی از آنجا که خداوند دروغگو را رسوا میکند او در کتاب خودش در ضمن تهمت جاسوسی بمشایخ بزرگوار این سلسله نوشته که مرحوم مبرور سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه از اهل ولادی‌وستك بوده‌اند و جاسوس روسها بوده‌اند و من بکتاب دایرة المعارف انگلیسی مراجعه کردم و دیدم بنای شهر ولادی‌وستك بیست سال بعد از وفات سید مرحوم اعلی الله مقامه بوده حال همه تهمتها را بهمین قیاس بگیرید و نمیدانم که بزعم این مفتریان چه دولت روس و انگلیس را بر این داشته بود که علمائی استخدام کند و بایران بفرستد که در طول صد و پنجاه سال قریب نهصد و پنجاه جلد کتاب تألیف و تصنیف در علوم مختلفه از حکمت الهی و فقه و اصول

و ریاضی و طبیعی و شیمی و فیزیك بنمایند و فکر و ذکرشان در ترویج دین اسلام و بیان فضایل محمد و آل‌محمد علیهم السلام باشد و همه دعوتشان باخوت و برادری و دوستی مسلمین با هم باشد و نه در دستگاه حکومت دخالت داشته باشند و نه یك قلم یا یك قدم بنفع اجانب برداشته باشند بلکه بر علیه آنها کتاب نوشته باشند چنانچه عالم بزرگوار جد امجد این بی‌مقدار مرحوم آقای حاج محمدکریم خان اعلی الله مقامه در موقعی که انگلیسها در بندر بوشهر کشتی جنگی آورده بودند و قشون پیاده کرده بودند کتاب مفصلی بنام ناصریه بخواهش ناصرالدین شاه در جهاد با اعدای مسلمین تصنیف و مردم را بر عواقب تسلط اجانب بر ایران آگاه فرمودند و کتابها بر رد پادریان مسیحی که بمنظور توسعه نفوذ دول متبوعه خود به تبلیغ دین مسیح در ایران پرداخته بودند تصنیف نمودند این قبیل جاسوسان فرضی چه نفعی برای دولت روس و انگلیس میشود داشته باشند ؟ و هر عاقل منصفی که کتاب مزدوران استعمار را بخواند می‌فهمد که هر چه نوشته مزخرف و دروغ نوشته و محرك نویسنده عداوت باطنی و جلب منفعتی از راه فروش کتاب بوده و چندی پیش بخواهش یکی از دوستان جوابی برای آن کتاب نوشته‌ام که اگر خداوند خواست و آنرا طبع نمایم شاید بنظر جنابعالی هم برسد .

مرقوم داشته‌اند شما میتوانید بطور حتم کتابی که حقیقت را نوشته و شیخیگری را حق دانسته برای من مرحمت دارید.

عرض میکنم همانطور که سابقا عرض کردم عقاید شیخیه جز عقاید شیعه اثناعشری چیزی نیست و ایراداتی که بر ما دارند قسمتی از آنها تهمت و افترا است و از هیچیك از کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم نمیتوانند دلیلی بر صحت افتراهای خود پیدا کنند ولی قسمت دیگر آنها اموری است که مورد اختلاف است و اهم آنها چهار مسأله است:

یکی مسأله معاد است که افترا بر ما می‌بندند که گفته‌ایم معاد روحانی است و جسمانی نیست و خداوند شاهد است که چنین چیزی مشایخ ما نفرموده‌اند و جسمانی بودن معاد از ضروریات دین اسلام است و مشایخ ما هرگز منکر ضروری از ضروریات اسلام نمیشوند، بلی در تحقیقات علمی خود فرموده‌اند که این جسد عنصری بر نمیگردد و آنچه انسان باآن عود میکند جسم اصلی انسان است و بعض علما مثل مرحوم مجلسی و خواجه نصیر طوسی هم بر همین عقیده‌اند و مشایخ ما ادله عقلیه و نقلیه بسیار برای این مطلب آورده‌اند و اصل کیفیت معاد جز همین اجمال که معاد جسمانی است از ضروریات نیست که هر که غیر از متفاهم عوام چیزی گفته باشد از دین خارج شده باشد و کیفیات معاد

از مسائل نظری است و علمای شیعه در این مسأله بر چهارده قولند و هر یك نظری داشته‌اند مشایخ ما هم اظهار نظر خود را فرموده‌اند.

و یکی مسأله فضائل محمد و آل محمد است علیهم السلام که مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیش از دیگران به نشر و بیان آنها پرداخته‌اند و تازه آنچه که فرموده‌اند از فضایلی که سنی‌ها روایت کرده‌اند و در کتب خود نوشته‌اند کمتر است و نمیدانم بعض مدعین تشیع را چه بر آن میدارد که انکار آنها را بکنند و دشمنی گویندگان آن فضایل را بنمایند مگر اینکه بگوئیم آن منکرین همان دشمنانی هستند که بفرمایش امام بلباس دوستان درآمده‌اند یا آنکه از نادانی گول چنین اشخاصی را خورده‌اند.

و یکی مسأله عمل به مظنه است که جمعی از فقها چنین گفته‌اند که امروز برای ما علم بفرمایشات ائمه علیهم السلام حاصل نمیشود و فقط برای ما گمانی حاصل میشود و ما که مجتهدیم بهر چه گمان کردیم حکم خدا درباره ما و مقلدین ما است و مقلدین باید بی‌چون و چرا بگمان ما عمل نمایند و این معنی را شیخیه منکرند و میگویند که باب علم مسدود نیست و بفرمایشات ائمه علیهم السلام علم حاصل میشود و عمل بمظنه و گمان بدلیل هفتاد آیه قرآن و بیش از هزار حدیث حرام است و عمل بآن جایز نیست و در این مطلب کتب مفصل و مستدلی مرقوم فرموده‌اند و من برای شما دو کتاب میفرستم یکی کتاب ارشادالعوام

تصنیف مرحوم آقای حاج محمدکریم خان کرمانی که مشتمل بر همه عقاید شیخیه درباره توحید و نبوت و امامت و معرفت شیعه است و مسأله معاد بتفصیل در آن بیان شده و یکی کتاب اجتهاد و تقلید تألیف والد این بیمقدار که همین مسأله عدم جواز عمل بمظنه بتفصیل در آن اثبات شده و پس از مطالعه این دو کتاب ان شاء الله ابهامی برای شما در عقاید شیخیه باقی نمی‌ماند .

و یکی هم مسأله اصول دین است که بیجا روی آن سر و صدا نزد عوام راه انداخته‌اند و حال آنکه اختلافی نیست چون اصل مسأله اصول دین باین ترتیباتی که ذکر میکنند در اخبار آل‌محمد علیهم السلام نیست و هر یك از علما بسلیقه خود بعض مطالب دینی را از اصول شمرده‌اند و باقی را فروع آنها ، بعضی گفته‌اند اصل دین یکی است و آن توحید است و بقیه فروع آن است بعضی سه‌تا شمرده‌اند توحید و نبوت و امامت بعضی هم پنج‌تا شمرده‌اند توحید و عدل و نبوت و معاد و امامت ، مشایخ ما هم فرموده‌اند که ارکان دین چهار است : شناختن خداوند با جمیع صفات او ، شناختن پیغمبر خدا (ص) با اقرار به جمیع آنچه آورده ، شناختن امامان و اقرار بفضایل آنها ، شناختن شیعیان و دوستی دوستان و دشمنی دشمنان آل‌محمد علیهم السلام ، و هیچ جای فرمایش ایشان با سخن دیگران اختلافی ندارد و این ارکانی که ذکر فرموده‌اند شامل آن پنج میشود چون عدل جزء صفات خداوند است و معاد هم جزء آنهائی است که

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند و مسأله ولایت و برائت را که ما شمرده‌ایم بعض علمای دیگر هم از اصول دین شمرده‌اند و بهر حال اگر قصد اعتقاد باین مطالب است که طرفین بآن اصول پنجگانه و این ارکان چهارگانه اعتقاد دارند و چه اختلافی است و اگر اختلاف سر لفظ اصول و فروع است در اخبار تعریفی برای این دو کلمه نشده که هر کس خلاف آنرا گفت خطا کرده باشد و اگر قصد از اصول اعتقاد باموری است که معتقد نبودن بآنها باعث خروج از دین است این شامل فروع هم میشود و اختصاص بآن پنج ندارد اگر کسی منکر نماز یا حج یا زکوة هم بشود یا دوستان آل‌محمد را دشمن بدارد یا دشمنان ایشان را دوست بدارد از دین خارج میشود و بهر حال اختلافی در معنی نیست و عنوان آن برای جنجال است .

مرقوم داشته‌اند و همچنین از آن جناب خواهشمندم نظریات خود را درباره ایران امروز و دنیای قرن بیستم بنویسید و برای من موضوع فوق خیلی مهم است .

عرض میکنم هر کسی امور دنیا را از چشمی می بیند و اگر بخواهید از چشم من ببینید قبلا برای اینکه تا اندازه‌ای بطرز تفکر من آشنا شوید باید مقدمات مختصری بنویسم پس عرض میکنم من اینطور می بینم که این مردمی که در روی زمین راه میروند ظاهر آنها جسدی است جمادی مثل سایر جمادات و در پشت این جسد آنها احساس میکنم که روحی هست مثل روحی که در نباتات است و

هر کاری از آنها ببینم که نظیر آن در سایر نباتات هم هست منشأ آن کار را همان روح نباتی میدانم که در آنها است مثلا در نباتات می بینم که غذائی از زمین جذب میکنند آنرا در برگهای خود میپزند و هضم میکنند و قدری از آنرا از راه تبخیر و غیر آن دفع میکنند و قدری از آنرا نگاه میدارند و بشاخ و برگ خود میفرستند و آنها را نمو میدهند و در نتیجه بزرگ میشوند و خود را بشاخ و برگ خود زینت میدهند و قدری از آن ذخیره غذائی را بصورت گردهای نر و ماده درمیآورند و نر و مادههاشان با هم تلقیح میشوند و میوه و بذر بار میآورند و باآن تولید مثل میکنند و گاه فعال و بیدارند و گاه کم کار و در خوابند و بالاخره در آخر عمر که دفعشان بیش از جذبشان میشود تنه آنها بتحلیل میرود و کوچك میشود و از میان میروند این قبیل کارها را که در بنیآدم می بینم که مثلا طلب غذا میکنند ،آب میخورند ، در معده خود آنها را هضم میکنند ، صافی آنرا باعضای خود میفرستند و باعث رشد و نمو آنها میشوند و مازاد آنها را از راه کلیه و امعاء و عرق بخارج دفع میکنند ،از بعض جمادات و نباتات عالم برای خود لباس تهیه میکنند و خود را بآنها زینت میدهند و از صافی غذاها در بدن خود نطفه میسازند و مردها و زنهاشان با هم جمع میشوند و تولید مثل میکنند و بالاخره کم کم که مریض یا پیر میشوند دفع بیشتری میکنند و لاغر میشوند و در آخر میمیرند همه اینها را از کارهای آن روح نباتی که در آنها است می بینم و کسانی را که در تمام عمر فقط مشغول باین امور هستند درختانی می بینم که از سایر درختها قدری کاملترند و

جز نام درخت نام دیگری بر آنها نمیشود گذارد و در ورای این روح نباتی که در بنی‌آدم است روح دیگری احساس میکنم نظیر روحی که در حیوانات است و هر کاری از آنها ببینم که نظیر آن در سایر حیوانات هم هست منشأ آنرا همین روح حیوانی آنها میدانم مثلا حیوانات را می بینم که می بینند میشنوند ، می چشند ، بو میکشند ، لمس چیزها را میکنند ، بهر چه موافق طبع آنها است رو میکنند و بطرف آن میروند ، بهر چه مخالف طبع آنها است پشت میکنند و از آن میگریزند ، بجمادات و نباتات و حیوانات دیگر تجاوز میکنند ، هر آبی که ببینند مال هر کس باشد مینوشند ، هر گیاهی که ببینند مال هر کس باشد میخورند ، حیوان نر هر حیوان ماده‌ای را ببیند بر او میجهد ، درندگان آنها هر ضعیفتری را ببینند او را میدرند و میخورند و تا مانعی راه آنها را نبسته و حیوان قویتری به مقابله آنها برنخاسته آنچه که طبیعتشان می‌طلبد انجام میدهند و هر یك بر طبع خود راه میروند ، بعضشان مثل شیر شجاع و قوی هستند حمله میکنند بعضشان مثل غزال ترسو و ضعیف هستند میگریزند و فرار میکنند ، بعضشان مثل روباه حیله گرند و بتدبیر کار خود را پیش میبرند بعضشان مثل گوسفند کودن و بی‌آزارند طعمه دیگران میشوند ، در بنی‌آدم هم آنچه نظیر اینها می بینم از آثار روح حیوانی آنها میدانم و آنهائی که کارهایشان در تمام عمر فقط این قبیل امور است آنها را حیواناتی میدانم سخنگو و فرقی با سایر حیوانات ندارند جز آنکه شعور و تدبیرشان زیادتر است و شعور خود را در استخدام خواهش‌های جمادی و نباتی

و حیوانی خود درآورده‌اند و همه آن تمنیات را بنحو کاملتری انجام میدهند مثل بسیاری از مردم که از خوردن هیچ غذائی امتناع ندارند آب باشد مینوشند شراب باشد مینوشند گوشت گوسفند باشد میخورند گوشت خوك باشد میخورند حلال باشد میخورند حرام باشد میخورند مگر آنکه دندانشان نگیرد هیچ مالی را حرام نمیدانند مگر آنکه دستشان بآن نرسد یا صاحب مال جلو گیری از آنها کند و الا در خودشان چیزی که مانع از آن باشد نیست مال غیر را اگر توانست بدزدی میبرد اگر قویتر بود بغصب میبرد اگر میسر شد بقمار میبرد بقمار نشد به نیرنگ میبرد اگر زنی ببیند بی‌محابا مایل بتجاوز او میشود اگر برضا شد برضا اگر نشد بفریب اگر نشد بزور مگر آنکه از زورمندتری بترسد و اگر نه مانع درونی برای کار او نیست بلی جماعت کمی از این بنی‌آدم هستند که در آنها یك چیزی دیده میشود که فوق روح حیوانیت و نباتیت آنها است که می‌بینیم بسبب آن بر این روحها فرمانروائی میکنند با اینکه گرسنه است غذای حرام را نمیخورد حلال را هم باندازه میخورد باآنکه فقیر است بمال غیر تجاوز نمیکند باآنکه شهوت دارد بزن غیر یا زنی که عیال او نیست دست‌درازی نمیکند ضعیفتر از خود ببیند با اینکه قادر بر ظلم باو و تصرف در مال او است ظلم باو نمیکند و خودداری میکند از همه اینها معلوم میشود که در او یك چیزی هست فوق روح حیوانیت که میتواند بآن فرمان دهد و آن نفس ناطقه است که احساسات و مدارکی فوق حیوانات دارد خیال میکند ، فکر میکند ، تحصیل علم میکند ، شعور دارد ولی در

اینها هم که صاحب این نفس هستند می بینیم که بر دو قسمند بعضی تسلیم روحهای نباتیت و حیوانیت خود هستند و تمام خیال و فکر و علم و شعور خود را در برآوردن تمنیات آن روحها بکار میبرند و همانها را در همانچه هستند تقویت میکنند علم خود را در تحصیل انواع غذاها برای نباتیت خود بکار میبرند یا در تحصیل آلات و ادوات و سلاحها برای تجاوزات و ظلمهای حیوانیت خود بکار میبرند که بیشتر بتوانند ظلم کنند ضعیف را زودتر از بین ببرند یا بقوه نطق و بیان بیشتر کودن‌ها را فریب دهند یا بتدابیر علمی و اقتصادی بیشتر دیگران را بچاپند و بر آنها ریاست و فرمانروائی نمایند و اگر گاهی جلوی یك طبع حیوانی خود را میگیرند بمنظور حیوانی دیگری است که بآن علاقه بیشتر دارند مثلا بریاست علاقه بیشتری دارند و تجاوز بمال ضعفا ممکن است باعث زوال ریاست آنها بشود تجاوز نمیکنند بلکه بر خلاف طبع خود احسان هم بآنها میکنند که بمنظور اصلیشان که ریاست است برسند یا از مال کم صرف نظر میکنند که خوب طرف خود را گول بزنند و بعد مال بیشتری از او ببرند و هکذا ولی یك قسم دیگر از صاحبان این نفس ناطقه را می بینم که دستور کارشان را از پائین یعنی از روح حیوانی و نباتی خود نمی گیرند بلکه از یك منبع خارجی میگیرند و فکر و علم و شعور و قوای حیوانی و نباتی خود را در انجام دادن دستورات آن منبع خارجی قرار میدهند و اعتنائی باینکه کارهای انجام شده موافق طبع حیوانی و نباتی آنها باشد ندارند و قصدم از آن منبع خارجی امثال پیغمبرانند که دستوراتی فرموده‌اند

بنام دین و این اشخاصی که بدستور آنها رفتار میکنند کسانیند که بآنها ایمان آورده‌اند و مؤمن بآنها شده‌اند . اینها مطالبی است که اگر شما هم دقت کنید وضع را همینطور می بینید .

حال این مقدمه را داشته باشید تا مقدمه دیگر برای شما بنویسم ، و آن این است که آنچه از کاوشها و تفحصات علمای زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی و تواریخ گذشته پیداست این است که سالهای سال در روی این زمین جز جمادات چیزی نبوده و پس از سالها گیاهان پست و کوچك پیدا شده کم کم گیاههای کاملتری پیدا شده و تا سالهای سال موجود زنده‌ای جز گیاهان در روی زمین نبوده و هر گیاهی هم در طول نسلهای متوالی بکمال رسیده و بعد در طول نسلها رو بنقصان رفته و باصطلاح دژنره شده تا آنکه منقرض شده و بسیاری از گیاهان که فسیل آنها را دیده‌اند از نوع آنها فعلا روی زمین نیست بعضی هم مانده‌اند و هنوز رو به ازدیادند بعضی هم دوره کمال را گذرانده‌اند و رو به انقراضند مثل درخت چنار ، باری سالها بر این منوال گذشته تا اینکه از یك وقتی حیواناتی از نوع حیوانات پست مثل حشرات پیدا شده‌اند و کم کم حیوانات کاملتری پیدا شده‌اند مثل خزندگان ، پرندگان و درندگان و هر نوعی از آنها هم در طول نسلهای متوالی رو بکمال رفته‌اند و بعد در دوره‌های بعد رو بنقصان رفته‌اند و منقرض شده‌اند بعضی هم هنوز مانده‌اند و بعضی رو به ازدیادند و بعضی هم رو به زوال مثلا

میگویند نژاد شیر رو بانقراض است . و از یکوقتی هم بنی‌آدم پیدا شده‌اند و آنچه از آثار ماقبل تاریخ آنها پیداست این است که در اول خیلی کم‌شعور بوده‌اند و کم کم با گذشت زمان شعورشان بیشتر شده و در ابتدا صنایع بدوی پیدا کرده‌اند و روز بروز آنها را کاملتر کرده‌اند از وقتی هم که تاریخی از آنها در دست است تا این زمان می بینیم که هر نسل از نسل قبل باهوشتر و باعلمتر شده‌اند و جمعیتشان روز بروز بیشتر شده و هنوز رو بکمال و ازدیادند و بر قیاس سایر موالید یکوقتی باوج کمال و جمعیت میرسند و یك روزی هم منقرض میشوند مگر اینکه خداوند طور دیگر بخواهد و اگر بدقت نظر بکنید تمام دوران‌های گذشته را در مدت کوتاهی میتوانید مشاهده کنید مثلا تکامل شعورها را بخواهید ببینید در طول عمر یك بچه تا بزرگ میشود خواهید دید که در ابتدا که تولد میکند شعورش از خیلی حیوانات هم کمتر است و این نمونه شعور بشر اولیه است و می بینید در ظرف سی چهل سال بحدی میرسد که پیشرفته‌ترین معلومات بشر امروز را فرامیگیرد و در یك سال باندازه یك قرن از قرون گذشته پیش میرود و حالات پیشرفت بشر را در طول تاریخ در طول عمر کوتاه یك بشر میتوانید مطالعه کنید حتی اگر نظر تیزبین‌تری داشته باشید اوضاع طول تاریخ عالم را در او مشاهده کنید مثلا می بینید که در اول نطفه‌ای است که جمادیت بر او غالب است بعد مثل نباتات با جذب مواد غذائی از خون مادر و هضم آنها و دفع مازاد آنها روز بروز بزرگ میشود گوشت پیدا میکند استخوان پیدا میکند تا در

چهارماهگی شعله خاموش روح بخاری لطیفی که در او پیدا میشود بآتش حیوة مادر مشتعل میشود و روح حیوانیت پیدا میکند و بعد باز با همان تغذیه‌ها نباتیت و حیوانیت او رشد و ترقی می کند تا اینکه از شکم مادر بیرون میآید و اولین آثار نفس ناطقه در او پیدا میشود و در اول با تغذیه از شیر مادر و بعد غذاهای دیگر از هر جهت شروع برشد و ترقی میکند تا سن بیست و پنج شش سالگی مرتبا نباتیت او در ترقی است و روز بروز بزرگ و تنومند میشود تا حدود چهل پنجاه سالگی مراحل کمال را میگذراند و بعد کم کم رو بزوال میگذارد تا بالاخره از دنیا میرود حیوانیت او هم که در همین مرتع نباتیت او چرا میکند با زیاد شدن علوفه بمحاذات نباتیت ترقی میکند و با کم شدن آن رو بزوال میرود و نفس ناطقه او در اول خیلی ضعیف است و چون غذای نفس ناطقه از جنس غذاهای حیوانات نیست اگر غذای مناسب او باو نرسد ضعیف میماند و غذای او غذای روحانی است و آن همان تربیتی است که پدر و مادر و اطرافیان با سخنان خود از او میکنند و همان سخنان غذای نفس ناطقه‌اند و اگر مثلا طفلی در میان حیوانات بزرگ شود همانطور که گاه دیده شده هیچ ترقی نفسانی برای او پیدا نمیشود و مثل حیوانات وحشی میشود و برعکس اگر در دامن پدر و مادر بزرگ شود روز بروز تعلیمات آنها در او اثر میکند و شعورش زیاد میشود و هر قدر پدر و مادر باشعورتر و اطرافیان باشعورتر باشند نفس ناطقه بچه چون غذای کافی‌تری باو میرسد با سرعت بیشتری شعورش بالا میرود مثلا بچه‌ای که در شهر بزرگ شده

باشعورتر از بچه‌ای است که در کوهستانها و نزد مردم ساده‌لوح بزرگ شده و بچه‌ای که در خانواده با علم و شعوری بزرگ شده باشعورتر از بچه‌ای است که در خانواده نادانی بزرگ شده و بهر حال بکندی یا سرعت بچه شعور پیدا می کند و از نفهمی و کودنی حالت حیوانیت بیرون میآید و نفس ناطقه او قوتی میگیرد و زبان‌فهم میشود و حرف در او تأثیر میکند و در اوایل تا خیلی شعورش زیاد نشده استقلال رأی ندارد و هر چه به او بگویند اطاعت میکند ولی کم کم که شعورش بیشتر میشود استقلال رأی بیشتری پیدا میکند الا اینکه شعورش را در برآوردن امیال حیوانی و نباتی و لهو و لعب بکار

صفحه ۶۳

میبرد و بواسطه استقلال رأیی که پیدا کرده شروع میکند به سرپیچی کردن از دستور پدر و مادر و خیرخواهی آنها را نشنیده میگیرد و شعور خود را بیشتر از آنها می‌پندارد و در دل یا زبان آنها را استهزاء میکند و این حالت در نزدیکی سن بلوغ باوج شدت میرسد ولی کم کم بحد بلوغ و بالاتر که رسید شعورش باز بالاتر میرود و میفهمد پدر و مادر حرفهایشان حساب است و شروع میکند بمطیع شدن و عقل پیدا میکند تا وقتیکه در سن چهل و پنجاه شعور او بکمال میرسد و اگر از آنها است که توجه او بحیوانیت و نباتیت است و از چشم آنها می بیند و از گوش آنها میشنود و در آنها فرورفته و دستور از آنها میگیرد بتدریج که حیوانیت و

نباتیت ضعیف میشوند و رو بزوال میروند این شعور هم رو بزوال میرود و روز بروز کم‌شعورتر و خرفتر می‌شود تا آنکه آنها می‌میرند اینهم می‌میرد و تمام میشود ولی اگر از آنها است که دستور از خارج می گرفته و توجهش بخارج بوده تا دستورده هست و اطاعت از او میکند این شعور هم باقی است چون خود را از حیوانیت و نباتیت و جمادیت مستقل کرده و خود را بجای دیگر بسته مثل شیشه‌ای که آنرا روی میزی گذارده باشند که تمام اتکای آن بمیز باشد اگر میز شکست آن میافتد و میشکند ولی اگر آن را با ریسمانی بسقف بسته باشند اگر میز شکست آن شیشه بزمین نمیافتد و نمی‌شکند چون بستگی بجای دیگر دارد ، باری دامنه سخن بسیار است و غرضم آن بود که دوران تاریخ زندگی بشر را در آینه دوران زندگی یك شخص هم میتوان دید و از این معلوم پی بآن مجهول برد ، برگردیم بهمان سخنی که داشتیم و بورق زدن تاریخ می‌پردازیم و در طی این ورق زدن برمیخوریم باینکه گاه بگاه در میانه بشر اشخاصی پیدا شده‌اند که خود را فوق سایر بشر میدانسته‌اند و مدعی بوده‌اند که در آنها روحی است بالاتر از روح‌هائی که در سایر بشر است یعنی همانطور که در حیوانات روحی هست که در نباتات نیست و کارهائی میتوانند بکنند که نباتات قادر بر آنها نیستند و عاجز از آنند مثل دیدن ، شنیدن ، چشیدن و غیره و در بنی‌آدم نفسی هست که در حیوانات نیست و کارهائی میتوانند بکنند که حیوانات قادر بر آنها نیستند و عاجز از آنند مثل فکر کردن ، خیال کردن ، علم آموختن ، اختراع کردن و غیره آن

اشخاص هم ادعا کردند که یك روح بالاتری در آنها هست که در سایر بنی‌آدم نیست و کارهائی میتوانند بکنند که بنی‌آدم قادر بر آن نیستند و عاجز از آن هستند و بطوری که متواترا روایت شده برای نمونه از آن کارها و معجزات که دیگران عاجز از آن بودند انجام داده‌اند مثل زنده کردن مردگان ، خبر از غیب و امور پنهانی ، فرمان دادن جمادات و حیوانات و تصرفات بسیاری در زمین و آسمان که هیچیك از مردم قادر بر آنها نبودند و تصدیق حرف ایشان را نمودند ما هم چون دلیلی بر دروغ بودن آن حکایات نداریم تصدیق آنها را میکنیم چون انکار کردن هم دلیلی میخواهد و چه مانعی دارد که همانطور که ما صاحب مشاعر و ادراکات و تصرفاتی هستیم فوق مشاعر حیوانات جماعتی هم باشند که صاحب ادراکات و مشاعری باشند فوق ما ، برای نبودن چنین اشخاصی دلیل نداریم ولی برای بودنشان دلیل داریم و آن همین حکایاتی است که میکنند و قراین صحت گفته آنها هم موجود است باری آن اشخاص که هر یك در تاریخی ظهور کردند همه بزبان واحد گفتند که ای بنی‌آدم شما غافلید و حدود عالم منحصر باین چهار دیوار اجسام نیست و در ورای این اجسام و ورای ابعاد ثلثه و این مکان و زمان محسوس شما عوالمی هست که از شما پنهان است و همانطور که نباتات چون چشم ندارند دیدنیها را نمی بینند و از آنها بیخبرند و شما چشم دارید و آنها را می بینید ما هم صاحب مشاعری هستیم که شما ندارید و روحی در ما هست که در شما نیست و بقوت آن روح عوالم غیب را ادراك کرده‌ایم و قدرت بر بسیاری

از امور را داریم که شما ندارید بسیاری از امور که بر شما پنهان است بر ما آشکار است و این ملك باین عظمت که شما می بینید و آن عوالم غیبیه را که ما می بینیم پرورد گاری است بزر گ و همه این اوضاع را او فراهم آورده و ما و شما و همه این عوالم را از عدم او بوجود آورده و ادراك ذات او برای ما و شما محال و ممتنع است جز اینکه ما که از شما بافهم تریم و آینه قلبمان صافی تر است بر قلب ما وحی فرستاده که او پرورد گار همه عالمها است و خداوندی جز او نیست و بما خبر داده و امر فرموده که بشما هم خبر دهیم که خدائی جز او نیست و این کارخانه عظیم را برای آن ایجاد کرده که محصولات آن موجودات ذی شعوری باشند که عظمت و قدرت و صفات او را بشناسند و بندگی او را بکنند و همه اوضاع این عوالم در اصل برای پرورش چنین موجوداتی است جز اینکه در ضمن فراهم آمدن مقدمات محصولات دیگری هم بالعرض بوجود آمده و بواسطه نقصانی که داشته‌اند و دارند بحد کمال نرسیده‌اند و نیمه‌ساز مانده‌اند و عاقبت دور انداخته میشوند و این معادن و نباتات و حیوانات بتفاوت درجات قابلیت محصولات نیمه‌سازند و هر یك از یك درجه‌ای بالاتر نرفته‌اند و همه را خداوند از میان میبرد و فانی میکند و برمیگرداند بخاك و شما بنی‌آدم از آن محصولاتی هستید که از آن سه طبقه بالاترید و استعداد آنرا دارید که بالاتر روید و در نیمه راه نمانید و بانسانیت کامل که ما نمونه کامل آن هستیم نزدیك شوید و علت عقب ماندن شما این است که خود را اسیر جمادیت و نباتیت و حیوانیت خود کرده‌اید تا

بدرجه‌ای که خود را با آنها اشتباه کرده‌اید و تصور میکنید که حیوان یا نباتی هستید ، مثل سواری که خود را با مرکبش اشتباه کرده باشد و اسبش که جو میخواهد خیال کند خودش است که جو میخواهد اسبش که شهوت مادیان را دارد خیال کند خودش است که شهوت مادیان را دارد و غافل شده باشد از اینکه خودش یك کس مستقلی است و دخلی به اسبش ندارد و غافل شده باشد از اینکه غذای او غذای دیگری است محبت او در چیز دیگری است و در نتیجه این غفلت از غذا و حوائج خود غفلت ورزیده باشد و فقط به اسبش پرداخته باشد و طولی نمی‌کشد که خودش از بی‌غذائی میمیرد حال شما چنین گرفتاری دارید و خداوند مهربان ما را فرستاده که بشما یاد بدهیم و یادآوری کنیم که شما اسبتان نیستید شما باید انسانی باشید و در صدد آنچه تقویت انسانیت را میکند باشید و موجودی باقی و پایدار بشوید و این مرکب شما دیر یا زود فانی میشود و از بین میرود و شما اگر میخواهید موجودی باقی و منعم بنعمت‌های ابدی باشید اطاعت ما را بکنید و گفتار و کردار و رفتار ما را سرمشق خود قرار دهید این جمادیتی که شما دارید بی‌اعتدال است دستوراتی بشما میدهیم که چطور آنرا پاکیزه و معتدل کنید چگونه او را بشوئید از چه چیزها آنرا دور دارید که مضر بآن است و آلودگی بآنها آنرا از اعتدال بیرون میبرد و اعتدال جمادیت شما باعث این میشود که روح نباتیت شما که زائیده شده صفایای جمادیت شما است روح نباتیت معتدلی می‌شود و دستوراتی به شما میدهیم که چه غذاها و چه مشروباتی بخورید که

غذای نبات معتدل است و از چه چیزهائی پرهیز کنید که باعث بی‌اعتدالی آن میشود و چون نباتیت شما معتدل شود روح حیوانیت شما معتدل میشود و نفس ناطقه شما که سوار بر روح حیوانیت شما است مرکب راهوار و رامی میشود و سرکشی او تمام میشود و هر جا که شما بخواهید او میرود نه هر جا که خودش بخواهد و برای تقویت نفس ناطقه خود همیشه بما توجه داشته باشید و اخلاق باطنه ما را سرمشق اخلاق باطنه نفس ناطقه خود قرار دهید و او را متصف بصفات ما کنید و علامت اینکه در کار خود موفق شده‌اید این است که محبت و دوستی ما را پیدا میکنید چون دوستی بین دو چیز که بر یك صفت و از یك جنسند پیدا میشود و تا توجهتان بحیوانیت است و خود را بصفت حیوانات درمیآورید و میلتان و هدفتان امیال و هدفهای حیوانی است مشابهتی با ما نخواهید داشت و محبتی از ما در شما پیدا نخواهد شد ولی اگر خود را متصف بصفات ما کردید شبیه بما میشوید و محبت ما در دل شما پیدا میشود و دایما متوجه به ما میشوید و ما مثل چراغی هستیم که نور خداوند از غیب در دل ما افتاده و از وجود ما آن نور دایما در تشعشع است و شما وقتیکه همیشه متوجه به ما باشید نور خداوند بر دلهای شما میافتد و آنها را منور میکند و بصفاتی مثل صفات ما که محبوب خداوند است آنها را درمیآورد و اگر بر این کار استقامت و پایداری کنید خود مشتعل بنور خداوند میشوید و آن نور همان روح انسانیت است و این نفس ناطقه که دارید مثل بدن بی‌روح است و مثل نفتی است که مشتعل نیست و اگر خود را

رو بما بکنید آن آتشی که در ما است نفت نفس ناطقه را گرم میکند و بخار میکند تا بحدی که یکمرتبه خود شما مشتعل میشوید و خواهید دید که صاحب روحی شده‌اید و زنده بحیوة جدیدی شده‌اید و صاحب مشاعر و ادراکاتی فوق آنچه فعلا دارید شده‌اید دیگر محتاج به آن نوع تحصیل علم کورکورانه نیستید و چشمی پیدا میکنید که بی‌تعلیم غیر می بینید آنچه کوران از علم رنگها در طول سالهای سال تحصیل می کنند و عاقبت معنی الوان را نمی‌فهمند و الفاظی میگویند که معنی آنها پیش آنها نیست شما بیك نظر کردن بآن چشم در یك آن همه آنها را می بینید بواسطه آن روح که نور خداوند است و همه قدرتها از او است قدرتی پیدا میکنید که بهر چه بگوئید بشو میشود و دیگر محتاج بآلات و ادوات سابق نیستید و هکذا اگر اطاعت ما را بکنید چنین موجود کاملی میشوید و مستقل از این مرکبهای نباتی و حیوانی میشوید اگر آنها بمیرند شما ببقای خداوند تا ابد باقی خواهید بود و بانواع نعمتها که تصور آنرا هم فعلا نمیتوانید بکنید منعم خواهید شد و بقدرت خداوند بر همه چیز قادر خواهید بود و هر چه بخواهید دارید . باری آن دستورات پیغمبران همان شریعتهای آنها است که بعض آنها برای اصلاح جمادیت و بعضی برای اصلاح نباتیت و بعضی برای اصلاح حیوانیت و بعضی برای اصلاح آن نفس ناطقه است و در ضمن همه آنها دستوراتی برای رفع مشکلات ناشی از اجتماعات مندرج است و اگر صفحات تاریخ را ورق بزنیم می‌بینیم که هر یك از این پیغمبران که آمده‌اند و شریعتی

آورده‌اند و جماعتی به آنها ایمان آورده‌اند عمل بتعالیم آنها باعث ترقی و پیشرفت آنها شده و حتی جهش فکری پیدا کرده‌اند و هوش آنها بالا رفته و تمدن بالاتری یافته‌اند مثلا قوم بنی‌اسرائیل باآن ذلت و آن کم‌شعوری که داشته‌اند در اثر تعالیم حضرت موسی نائل بچه ترقیات و پیشرفتها شدند و سلطنتهای بزرگ پیدا کردند و حتی آنها هم که ظاهرا یهودی نبودند در اثر معاشرت باآنها سطح تفکر و تعقل آنها بالا رفته است و بسیاری از همان اصول که انبیا آورده‌اند آنرا پذیرفته‌اند بی‌آنکه بفهمند که اینها از کجا بآنها القا شده است حال اگر بتواریخ پیشینیان و قوم یهود اعتمادی پیدا نکنیم تاریخ اسلام که پیش چشم ما است که چگونه در اثر تعالیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قوم بیابان گرد وحشی بی‌علمی که خوراك آنها سوسمار بود و از غایت نادانی دخترهای خود را زنده بگور میکردند و جز قتل و غارت و اسب و شمشیر چیزی نمیدانستند بجائی رسیدند که دولت‌های بزرگی مثل ایران و روم را بزانو درآوردند و صاحب چه علوم و پیشرفتها شدند و در جنگهای صلیبی که فرنگیان بیشتر با علوم اسلامی آشنا شدند در اثر آنها بچه ترقیات بزرگی نائل آمدند که هنوز هم هر چه هست دنباله آنها و نتیجه آن مقدمات است و از همه اینها میخواهم نتیجه بگیرم که این انبیا بوده‌اند که باعث رشد فکری بشر شده‌اند و تعلیمات آنها بوده که غذای نفس ناطقه آنها شده و آنرا تقویت کرده‌اند تا مردم بدین پایه رسیده‌اند و همان طور که در مراحل مختلف تربیت پدری نسبت بفرزند خود ملاحظه میکنیم که

در هر سنی چه تعلیماتی باو میدهد مثلا در سنین کودکی بیشتر بپاك و پاکیزه بودن ، آداب خوردن و خوابیدن و برخاستن و این قبیل امور فرزند میپردازد و سعی دارد این امور را یاد او بدهد کم کم که بزرگ میشود و رشد فکری پیدا میکند او را بیاد گرفتن ، خواندن و نوشتن وامیدارد و هیچ مقید باین هم نمیشود که همه معانی آنها را هم فهمیده باشد تا کم کم بزرگتر میشود اخلاق و آداب معاشرت و این قبیل امور را باو یاد میدهند و هر چه که شعور بیشتری پیدا میکند علوم بالاتری تعلیم او میدهند حال نوع بشر هم در دوران تاریخ در هر دوره‌ای شعور آنها مثل شعور یك سنی از اطفال ما است این است که تعلیمات انبیا هم در هر دوره‌ای متناسب با شعور آنها بوده و همینکه شعورها بالاتر میرفته خداوند پیغمبر دیگری با شریعت بالاتری برای آنها میفرستاده است و مردم را راهنمائی میکرده‌اند و مردمی هم که بآنها میگرویده‌اند و بدین آنها در میآمدند همه آن از روی فهم و تعقل نبوده بلکه اکثر آنها از جهت ضعف نفس و عدم استقلال فکری بوده است مثل بچه شش هفت‌ساله که حرف پدر را میشنود و اطاعت او را میکند نه این است که میفهمد حسن حرفهای پدرش در چیست و از آن جهت اطاعت او را میکند بلکه از باب انجماد فکری او است که بهمان شکل که او را وامیدارند بهمان شکل باقی میماند مثل موم که بهر شکلی آنرا بنمایند بهمان شکل باقی میماند ولی اگر کم کم در محیط گرمی او را ببرند نرم و خمیری میشود و کم کم شکل خود را از دست میدهد تا اینکه وقتیکه خیلی محیط گرم شد و موم کاملا

ذوب شد مایع میشود و همه آن اشکالی که برای آن درست کرده بودید از میان میرود و در هر ظرفی که هست بشکل همان ظرف میایستد اگر ظرف چهار گوش است چهار گوش میشود اگر گرد است گرد میشود عینا مثل همان طفل که در موقع جمود فکری تعلیمات پدر را فرا گرفته و بر همان شکل باقی مانده ولی کم کم که شعورش از جمودت بیرون میآید همه آن شکلها را از دست میدهد و همه آن تعلیمات را فراموش میکند و چون موم نفس ناطقه او در ظرف جمادیت و نباتیت و حیوانیت قرار گرفته پس از آنکه شکلی که از تعلیمات پدر گرفته بود در اثر ذوبان فکری از دست بدهد بشکل ظرف حیوانی و نباتی خود درمیآید و با اینکه اصل شعورش از انجماد بیرون آمده و ذائب شده ولی بشکل خواهش‌های حیوانی و نباتی درمیآید و این حالت در طفل در سنین نزدیك بلوغ حاصل میشود که ملاحظه میکنید همه تربیتهای سابق و شکل‌هائی که بخود گرفته بود از دست میدهد و به صورت تمایلات حیوانی و نباتی درمیآید و بی‌ادب و حرف نشنو میشود و وقعی بحرفهای پدر و مادر نمی گذارد و خود را از آنها بافهم تر خیال میکند و پدر و مادر هم اگر چه از این وضع او ناراضیند و بسیار هم ناراضیند ولی این امیدواری را دارند که عقل پیدا خواهد کرد و همه این حرکات را کنار خواهد گذارد و این نافرمانی او از آن فرمان برداریهای سابق برای آنها امیدوار کننده‌تر است چون این نافرمانی از شعور است و آن فرمانبرداری طفلانه از قلت شعور و ضعف نفس است و امیدوارند که در آینده

نزديك نفس ناطقه او مشتعل بآتش عقل شود و يكمرتبه عقل بر او فرمانفرما شود و همه آن رفتارهای ناپسند را كنار بگذارد و مرد عاقلی بشود مثل همان موم كه مثل زديم ، اگر غرض ما شعله‌ور شدن آن بوده از اينكه اول سرد و منجمد بود و بهر شكلی كه آنرا ميخواستيم درمياورديم حال كه شروع بذوب شدن كرده و آن شكل‌ها كه روی آن گذارده بوديم از دست ميدهد و رو بپائين ميرود و در همه گوشه‌ها و گوديهای ظرفی كه در آن است فروميرود و بشكل بی‌قواره ظرف خود در ميآيد چندان غمگين نميشويم چون ميدانيم كه در پايان اين ذوب شدن و بالا رفتن حرارت او بخار ميكند و يكمرتبه مشتعل ميشود و آتش پنهانی كه در نهاد او بود بيرون ميآيد و فرمان فرمان او ميشود و حكم حكم او ميشود و همه اين موم‌ها به فرمان آتش رو ببالا ميشوند و در عوض نزول ميل به صعود ميكنند و ميخواهند بخار بشوند و آتش بگيرند و بالا بروند ، حال نوع بشر هم كه تمكين از دستورات انبيا در سابق بيشتر ميكردند از باب جمود شعور آنها بوده كه بهر شكلی آنها را واميداشته‌اند بهمان شكل ميمانده‌اند و بهمان عادتی كه بآنها داده بودند عادت ميكردند ولی كم كم كه موم شعور آنها گرم ميشود و نرم ميشود و رو بذوبان ميرود آن شكلها و عادتها هم زايل ميشوند و آن عادات را از دست ميدهند و بواسطه ثقل طبيعی شعور آنها رو بپائين ميرود و در ظرف طبيعت حيوانی و نباتی جا ميگيرد و بشكل آن ظرف يعنی اميال و خواهش‌های حيوانی و نباتی درميآيد و با تمام قوا آنها را تقويت ميكند ولی برای عاقل خبير اين

امیدواری هست که این شعورها که ذائب شده‌اند و از حالت جمود بیرون آمده‌اند دیری نمی‌پاید که بخار میکنند و مهیای مشتعل شدن بآتش عقل میشوند و همینکه چراغی که مشتعل بآتش عقل است ظاهر شود یکمرتبه همه این شعورها مشتعل به آن آتش میشوند و عقل فرمانفرما بر همه آنها میشود و بفرمان او از آن سوراخهای ظروف جمادیت و نباتیت بیرون میآیند و رو بآسمان عقل بالا میروند و همه ظلمها برطرف میشود و تاریکیها از بین میرود و عالم روشن میشود و این دوره که دوره حکمفرمائی حیوانیت است منقضی میشود و دوره حکمفرمائی عقل میرسد و حیوانیت‌ها هر یك در جای خود می‌نشینند و امر و حکمی برای آنها نمیماند و گرگ با میش آب میخورد و به یکدیگر ظلم و تجاوزی نمی کنند .

حال که این مقدمات را دانستید و تا اندازه‌ای ذهنتان بنوع افکار ما مأنوس شد جواب سؤال شما را که نظریه مرا راجع بقرن بیستم خواسته بودید مینویسم و عرض میکنم که این جهان قرن بیستم را مثل طفلی می بینم که در سنین قریب ببلوغ است شعورش زیاد شده و ذوبان پیدا کرده و عاداتی که باسم دین داشته یا غیر مستقیم از اهل دین به او رسیده و اسمهای دیگری بر آن گذاشته مثل انسانیت ، شرافت بشردوستی و این قبیل اسمها همه این عادات را یکی یکی از دست میدهد و شعور بی‌شکل او متوجه حیوانیت و نباتیت است و بشکل طبایع و

اشکال آنها درآمده و همان طبایع را تقویت مینماید و شاهد این مطلب را بخواهید بدانید بآمار جرائم و جنایات نظر کنید که سال بسال قتل ، جنایت ، خلاف عفت آمار آن بالا میرود ، رحم ، شفقت ، دوستی ، حق‌شناسی و سایر اخلاق حسنه روز بروز کمتر میشود طبایع حیوانی روز بروز قوت میگیرد همه علمها و شعورها در استخدام آن طبایعند و فرمانفرمای آنها طبع حیوانی است مردها از شدت شهوتی که نسبت بزنها دارند خود را بشکل زنها میکنند موهاشان را مثل موهای آنان میکنند لباسشان را بشکل و رنگ لباس آنها میکنند مثل آنها آرایش میکنند ، زنها از شدت شهوت بمردها خود را بشکل مردها میکنند و لباس آنها را میپوشند برای جوانان و بچه‌ها کلاس باز میکنند تعلیم امور جنسی میدهند و طبایعی که منحرفترند مردان آنها بمردان اکتفا میکنند زنان آنها بزنان و حتی رجال بزرگ قانونگذار قانون برای جواز کار آنها میگذرانند دختران و پسران را بهم آمیخته‌اند و هزاران فرزند نامشروع ببار میآورند و علاج فاسد را بافسد میکنند و سقط جنین را تجویز میکنند . بعضی دیگر در همه امور میخواهند مقلد حیوانات باشند موها را کثیف و ژولیده میکنند همه آداب انسانیت را ترک میکنند و هیپی میشوند و راضی باینکه همان جزئی شعور هم برای آنها باقی بماند نمیشوند و بانواع مسکرات و مخدرات همان جزئی را هم زایل میکنند هدف همه علوم خود را تمنیات حیوانی و نباتی خود قرار میدهند علم اقتصاد میخوانند که پول بیشتر غذای بیشتر تهیه کنند نادانترها را چگونه بچاپند و جیب آنها را خالی کنند صنعت

خود را در راه ساختن انواع سلاحهای مخوف بکار میبرند که با هر یك جماعت بیشتری را بکشند و از میان ببرند یا با داشتن آنها ضعفا را تهدید و تخویف کنند که زیر فرمان آنها بیایند و هر چه دارند تقدیم آنها کنند دول بزرگ دول کوچك را بهم میاندازند که هر یك از آنها پولهای خود را تقدیم کنند و از آن سلاحها بگیرند و بجان یکدیگر بیفتند و خون یکدیگر را بریزند و آسایش یکدیگر را قطع کنند و فقیر و بیچاره بمانند و بردگی و بندگی آنها را بکنند اگر به ریا کمکهای بلاعوض بدول فقیر میکنند از باب علوفه‌ای است که بگوسفند میدهند که فربه شود و بعد او را بکشند و گوشت بیشتری نصیب آنها بشود چون می بینند اگر خیلی فقیر باشند عایدی برای آنها نخواهند داشت اگر از یك طرف کمك میکنند و بنام انسان‌دوستی منت بر آنها میگذارند اضعاف مضاعف آنرا از راه تقلیل نرخ مواد خام که دسترنج آن ملل ضعیف است پس میگیرند و گمان نکنید که ضعفا هم بهتر از اقویایند اینها هم مثل همانها اسیر طبع حیوانیتند اینها هم اگر دستشان برسد همان معامله را با ضعیفتر از خود میکنند اگر شیر روباه را میدرد روباه هم دستش برسد خروس را خفه میکند و بهر حال سلطان بر همه خوی حیوانیت است و همه علمها و شعورها هم در استخدام او است و اما ایران امروز را بخواهید ببینید در اینجا هم امر بهمان منوال است هدف همه این است که بآن متمدنین قرن بیستم برسند از خدا و رسول اسمی میبرند ولی رسم آن از بسیاری دلها رخت بربسته است دواسبه میتازند که بآن جماعت برسند و هر یك فرسنگی

اینها در راه آنها میروند آنها صد فرسنگ میروند و در دنیا از اینها جلو میافتند اغلب اینها مرعوب و مجذوب آنها هستند و از غایت ضعف وقتیکه می بینند بقوه و قدرت و علم آنها نمیرسند سعی دارند که خود را بشکل آنها درآورند هیچ کار قبیحی نیست که یك خارجی در آن سر دنیا کرده باشد و در اینجا مد روز نشود اگر زن نامعقولی در آن سر دنیا لباسی پوشیده همه محترمین در اینجا آنرا می پوشند و هر مزخرفی که در آن سر دنیا گفته باشند برای اینها مثل وحی منزل است ، عقل را عقل فرنگی میدانند ، ادب را ادب او میدانند حتی بهیچ یك از رسوم و آداب ملی خود پابند نیستند و طوری بآداب آنها عمل میکنند که با آنها تشخیص داده نشوند اگر کسی بتواند طوری بلهجه انگلیسی حرف بزند که کسی تشخیص ندهد که او ایرانی است و طوری لباس بپوشد که با فرنگی اشتباه شود و دیگران خیال کنند که این آمریکائی یا اروپائی است این منتهای افتخار او است تمام مسکرات آنها را بقیمت گزاف تهیه میکنند و در مهمانی های مجلل به حضار می نوشانند در مملکت مسلمانان گوشت خوك را ببهای گزافتر از گوشت گوسفند میخرند و میخورند که اقتدا بفرنگی کرده باشند پیش از آنکه زبان مادری را یاد بچه خود بدهند زبان انگلیسی یاد طفلك میدهند او را به کودکستانی میفرستند که در آنجا بزبان انگلیسی حرف میزنند و شهریه گزاف هم میپردازند که این افتخار را داشته باشند و این بچه را تا وقتیکه بزرگ شود و کلاسهای متوسطه را تمام کند ای بسا که حتی یك مرتبه او را بمسجدی و مجلسی

که ذکر خدا و رسولی بشود نمی‌برند ولی در عوض دار و ندار خود را میفروشند و او را بآمریکا و اروپا میفرستند که فرنگی کاملی بشود و این بچه با این تربیت اگر درس‌خوان باشد همانجا میماند و مستخدم فرنگیان میشود و خدمت برای آنها میکند و ملت و مملکت و حتی پدر و مادر خود را فراموش میکند و زن فرنگی میگیرد و بطمع پول دین و ایمان و ملیت و قومیت خود را کنار میگذارد و خلاصه این بچه‌ای که با پول این ملت تحصیل کرده و بآب و نان این مملکت بزرگ شده دو دستی تقدیم سرمایه‌داران فرنگی میشود و اگر هم درس‌خوان نبوده اخلاق فاسد آنها را یاد میگیرد و برای ملت خود بارمغان میآورد و شاید عده کمی از آنها باشند که برگردند و دین و ایمانی داشته باشند و علمی یادگرفته باشند و به نیت خدمت به برادران خود و دوستی وطن در اینجا مشغول کاری شوند ، والله هوش از سر انسان میرود که این چه ضعف نفس عمومی عجیبی است که دامنگیر این نسل جدید شده و محو جمال خارجیان و آداب و اخلاق آنها شده‌اند و دین خود را که فدای آنها کرده‌اند ملیت و قومیت خود را هم فدای آنها میکنند و همانطور که مؤمن موحد در پستوی اطاق خودش هم سعی دارد که جزء جزء دستورات خداوند را اجرا کند اینها هم در پستوی اطاق خودشان که با زن و بچه خودشان نشسته‌اند جزء جزء آداب فرنگی را بجا میآورند و ذره‌ای فروگذار از آن نمی کنند و عجبتر آنکه بسیاری از آنهائی هم که باسم سخنگوی دینی هستند همه دستورات اسلام را بهمین رویه خارجیان تفسیر

میکنند و عمل آنها را نمونه و سرمشق شنوندگان قرار میدهند و علم را علم آنها میدانند و منطق را منطق آنها میدانند و احکام اسلام را منحصر به احکامی که برای اصلاح جمادیت و نباتیت و حیوانیت و نظم اجتماع که همه مقدمات حصول انسانیت است میدانند و اصل نتیجه را فراموش کرده‌اند و تازه همان احکامی را هم که تمام اسلام راآن میدانند میگویند باب علم بآنها بسته است و خود را شریك خدا و پیغمبر میدانند و گمانهای خود را بمثابه فرمایش آنها میدانند و خلق را بعمل کردن بگمان خود میخوانند و تهمت بدین مبین اسلام میزنند و میگویند اسلام دین زنده‌ای است و اجتهاد و عمل بگمان در آن مجاز است و مجتهد هر حادثه‌ای که پیش بیاید اجتهادی میکند و گمانی برای او متناسب با احتیاجات روز پیدا میشود و همین گمان او حکم خدا و رسول است و اگر این سخن را بشکافید معنی آن این است که احکام امروز را یا خداوند نازل نفرموده یا نازل فرموده و پیغمبر او در رساندن آنها کوتاهی کرده و مجتهد بامر عقل ناقص خود مأمور رفع این نقیصه اسلام است و حکمی که پیغمبر خدا بدون نزول وحی بر او مجاز نبوده بنماید این آقای مجتهد بی‌آنکه وحیی بر او از جانب خداوند نازل شده باشد یا علمی بقول پیغمبر او حاصل کرده باشد بعقل ناقص خود گمانی مطابق وضع روز میکند و آنرا حکم خدا قرار میدهد و رفع نقیصه اسلام را میکند و در نتیجه اسلام تر و تازه و زنده میماند نعوذ بالله من غضب الله حال جماعتی که قائدین آنها که به اسم خدا و رسول مردم را دعوت میکنند بر خلاف هفتاد آیه

قرآن در حرمت عمل بگمان ، مردم را دعوت بعمل بگمان خود میکنند ببین آنها که دین را ترك کرده‌اند و پشت بخدا و رسول و رو بحیوانیت نموده‌اند چه میکنند . باری این است منظره متمدنین قرن بیستم و ممالك پیشرفته که پیشوای ممالك عقب‌مانده اند و این است حالت اهل مملکت ما که بآنها اقتدا میکنند و آرزو دارند بآنها برسند ولی با آن مقدماتی که عرض کردم هیچکدام از این امور غیر منتظره نبوده و لازمه جریان طبیعی ملك است و از همه این امور در اخبار آل‌محمد علیهم السلام خبر داده‌اند و پیش بینی آنها را فرموده‌اند و بسیاری از آنچه را که فرموده‌اند بچشم می بینیم ولی اینرا هم خبر داده‌اند که همه خیر در این زمان است عرض میکنم علت آن این است که هوشها زیاد شده است و فهم‌ها ترقی کرده و مردم استعدادی پیدا کرده‌اند که سابق بر این نداشته‌اند و طولی نمی کشد که خود میفهمند این راهی که میروند جز فساد چیزی در آن نیست و مضرات آنرا بچشم خواهند دید و چنان عرصه بر آنها تنگ میشود که یکمرتبه از این رویه که دارند روگردان میشوند و در پی کسی میگردند که از این ورطه آنها را نجات دهد و آنوقت است که موم شعور آنها ذوب شده و شروع بدود کردن کرده و مستعد مشتعل شدن بآتش عقل است و در آنوقت است که حضرت حجت عجل الله فرجه از پرده غیبت بیرون میآیند و اظهار امر خود را میفرمایند و همانطور که وقتی فضای اطاقی یا خانه‌ای یا ناحیه‌ای پر از بخار بنزین شده باشد بمحض اینکه کبریتی زده شود همه آن فضاها مشتعل می‌شوند وجود مبارك آن

حضرت هم که شعله نماینده عقل است همه آن نفوس مستعده را آتش میزند و همه بآن مشتعل میشوند و عاقل میشوند و بعد از آنکه حیوان بودند انسان میشوند و همه این اوضاع برمیگردد و همان انقلابی که در نبات اگر روح حیوانی بآن تعلق بگیرد پیدا می‌شود همان انقلاب و خیلی بالاتر از آن از پیدایش نفس انسانیت واقعی در این نفوس ناطقه پیدا خواهد شد و همان طور که حیوانات مثلا می توانند ببینند و بشنوند و برای نباتات دیدن و شنیدن ابدا مقدور نیست مردم هم بعد از آنکه انسان شدند صاحب مشاعر و مدارکی میشوند که الآن ندارند و تکالیفی بمقتضای روح انسانیت خود خواهند داشت که الآن ندارند و امام علیه السلام آن تکالیف را برای آنها بیان خواهد فرمود و این است معنی آنچه در اخبار درباره آن حضرت فرموده‌اند که شرع جدیدی میآورد و کتاب جدیدی میآورد که بر عرب سخت است و الا شرع موجود که ابلاغ شده و آنچه را که از آن با گوشهای نفوس ناطقه شنیده میشده شنیده‌ایم بجای خود باقی است و قسمت جدید آن همان قسمتی است که قابل شنیدن با گوش حیوانیت ناطقه نیست و صدای آنرا با گوش انسانیت باید شنید و همینکه روح انسانیت پیدا شد آن صدا را میشنود همانطور که مثلا نور آفتاب اگر چه همه دنیا را پر کرده نباتات نمیتوانند آنرا درك کنند ولی همینکه روح حیوانیت پیدا شد و چشم پیدا کرد عالم را پر از روشنائی می بینند ، حال وجود مبارك امام زمان عجل الله فرجه هم در این دنیا هست و نور خداوند را بر دلها میتاباند الا اینکه دلها کورند و هنوز چشم انسانیت

آنها باز نشده و راه آن تهذیب نفس و اصلاح قابلیت است که استعداد پیدایش آن روح را پیدا کنند چنانچه خود آن حضرت در دستخط شریف خود دستور فرموده‌اند و فرموده‌اند که اعمال شما از ما پنهان نیست پس کمك کنید بما بعفت ورزیدن و پایداری و پرهیزکاری و کوشش و این دستور برای اصلاح و تعدیل نفوس است که قابلیت ظهور روح انسانیت را پیدا کنند و چشم حقیقت بین آنها باز شود و مشعر معرفت آن بزرگوار را پیدا کنند و اگر آنطورها که مردم در زمان ظهور گذشته ایشان بودند و جز معرفت ظاهری و دانستن اسم و نسب و اخلاق ظاهری از قبیل شجاعت و سخاوت ، تواضع و ترحم و بزرگیهای ظاهری نسبت بایشان نداشتند مطلوب ایشان بود حاجت باین غیبت طولانی نبود چون قدرت خداوند و قدرت امام که از قدرت او است در آن نقصانی نیست که منتظر رفع این نقیصه باشند و وقتیکه اسلحه و اسباب کار فراهم شد ظهور بفرمایند شمشیر بکشند و کفار را بکشند و از همان روز اول این کار میسر بود ولی ایشان طالب انسانیتند و از طرف خداوند مأمور تربیت و ایجاد روح انسانیتند و این کار به تعلیم و تربیت میسر است نه بزور و شمشیر ، بفرض حیوانی را بترسانند و کار ناشایستی از ترس نکند این انسانی نمیشود و این طول غیبت برای انجام آن تعلیم و تربیت است و امام علیه السلام مشغول بوظیفه خود از جانب خداوند هست و در دستخط خود ما را باین امر مطمئن فرموده‌اند و فرموده‌اند ما شما را مهمل نمی گذاریم و ذکر شما را فراموش نمی کنیم . منتهی این کار طول مدت دارد

کسی که مأمور است طفلی را تعلیم بدهد تا مهندس قابلی بشود این کاری نیست که یکشبه انجام شود باید برای او معلمی بگیرند و یك سال طول بکشد تا حروف را بشناسد و خط ناقصی بنویسد بعد او را بمعلم کلاس دوم بسپارند که خواندن ابتدائی یاد بگیرد و بعد بهمین ترتیب سال بسال او را نزد معلم بالاتر بفرستند تا بعد از دوازده سال استعداد فرا گرفتن مهندسی را پیدا کند و خود آن معلم بزرگ مهندسی را تعلیم او دهد و در آن سنین مقدماتی حاجت باینکه خود آن معلم بزرگ باو درس بدهد نیست و تعلیمات مقدماتی را معلمهای کوچکتر هم میتوانند بدهند و همان مواظبت و مراقبت آن معلم بزرگ و تعیین برنامه‌های دروس در سالهای ابتدائی و متوسطه و تعیین معلمین شایسته در هر مرحله برای انجام این منظور کافی است حال امام زمان عجل الله فرجه که غیبت فرموده‌اند نه این است که مواظب امر امت نیستند و بیکار در کنج خانه‌ای از ترس دشمنان نشسته‌اند بلکه با کمال جدیت مشغول انجام اوامر خداوند در تربیت و هدایت امت هستند و برای تعلیم دروس ابتدائی علمای امت را مأمور این امر نموده‌اند و همانطور که فهم و شعور جامعه بالاتر میرود معلمین بزرگتری برای تعلیمات بالاتری بر آنها میگمارند و اگر بکتب علمای شیعه از زمان غیبت ببعد مراجعه کنیم ترقی تعلیمات را سال به سال و قرن به قرن مشاهده میکنیم و همانطوری که سابقا عرض کردم دستورات پیغمبران برای اصلاح کار از پایه است از اصلاح جمادیت شروع فرموده‌اند و بعد باصلاح نباتیت و بعد حیوانیت و بعد نفس

ناطقه و بعد نفس قدسیه و بعد بآنچه که خود داناتر بآنند و همه این تعلیمات را در فرمایشات و اخبار خود بیان فرموده‌اند و علما در هر دوره‌ای آنچه از آنها را که مناسب حال و استعداد و شعور مردم بوده بیان داشته‌اند در کتب سالهای اول آنچه می بینیم اغلب بشریعت ظاهره پرداخته‌اند یعنی احکامی که برای اصلاح جمادیت و نباتیت و حیوانیت است و شما کتب فقهیه را که باز کنید با راهنمائی‌هائی که بشما نمودم میتوانید بفهمید که هر حکمی برای چیست مثلا احکامی که برای نظافت ، پاکی ، نجسی غسل ، وضوء ، مسکن و ملبس و امثال اینها شده برای اصلاح ظاهر جمادیت است احکامی که برای خوردن و نوشیدن و غذاهای حلال و حرام شده و امثال آنها برای اصلاح و تعدیل بدن نباتی است احکامی که برای قضاوت ، شهادت ، انواع مجازاتها رسیده برای جلو گیری از تجاوزات حیوانی است احکامی که برای خمس و زکوة و بر و صدقات و امور مالی فرموده‌اند برای برقراری تعادل اجتماع و تأمین زندگی همه طبقات است احکامی که برای نکاح ، طلاق ، آداب معاشرت و امثال آنها شده برای تسهیل امور معاشرت و بقاء نوع و امثال اینها است ، بعض احکام دیگر هم مثل نماز و سایر عبادات که برای اصلاح نفس است اگر چه ذکر آنها در کتب فقهیه شده بیش از ظاهر آنها که مفهوم مبتدیان است در کتب فقهیه نیست مثلا چطور قرائت کنند ، صاد را چطور تلفظ کنند ، ضاد را چطور ادا کنند ، بلند بخوانند ، آهسته بخوانند ، چگونه بایستند ، چگونه رکوع کنند ، چگونه بسجده روند و امثال

اینها ولی از ذکر معانی باطنه نماز در آن کتب خبری نیست و همان ظاهر عبادات را تعلیم نموده‌اند ولی کم کم که فهم‌ها بالاتر رفته در کتب ذکر عبادات نفسانی و آداب سیر و سلوك و تخلق باخلاق حسنه و سیر و سلوك در راه حق بیشتر شده و علمائی بالاتر از فقها متصدی بیان این امور شده‌اند و از جمله آن علما علمای سلسله شیخیه‌اند که از حدود صد و شصت سال پیش شروع بدروس این دوره نموده‌اند و علاوه بر تعلیم علوم دوره سابق و احکام ظاهره شرعیه اقدام به بیان علوم بالاتری درباره اصلاح نفوس فرموده‌اند و مطالب دروس این دوره را از کتاب خدا و سنت رسول و اخبار آل‌محمد علیهم السلام استخراج و آنها را در کتب و مواعظ و دروس خود بیان فرموده‌اند و قریب نهصد و پنجاه جلد کتاب تصنیف فرموده‌اند که حدود هشتصد و کسری از آنها موجود است و بسیاری از آنها چاپ شده و مشغول چاپ بقیه آنها هستیم و بیش از دوهزار موعظه و هزاران درس از ایشان در دست است که در مجالس درس و مواعظ ایشان نوشته شده و شروع بچاپ آنها کرده‌ایم و تمام مطالب آنها بمنظور مرحله بعدی دین یعنی سیر و سلوك در راه حق و معرفت حقایق اشیاء و معرفت خداوند و صفات او و معرفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و فضایل و مقامات ایشان است و اغلب محتوی آن قسمت از برنامه است که برای اصلاح نفس ناطقه است و مهیا نمودن نفوس برای ظهور نفس انسانیت و معرفت واقعی ائمه اطهار علیهم السلام است و وجود امثال ایشان و تعلیمات ایشان خود از مبشرات

نزدیکی ظهور امام عجل الله فرجه است و مثل روشنائی صبح میماند که خبر از نزدیك شدن طلوع آفتاب عالمتاب میدهد ولی بعضی کوته نظران و آنها که بتعلیم علوم ابتدائی مشغول بوده‌اند بتوهم تعطیل کلاس درس خود اصلا منکر شده‌اند که کلاس بالاتری هست و همه احکام اسلام و حکمت ارسال رسل و انزال کتب و خلق آسمان و زمین را برای تعلیم چهار مسأله حیض و نفاس و غسل جنابت و احکام معاملات و امثال آنها دانسته‌اند که هر کس آنها را دانست فارغ التحصیل میشود و معلم منحصر بفرد هم خود آنها هستند ولی غافل از آنند که نتیجه ملك باین عظمت این امور کوچك نیست و صانع این ملك غرض بالاتری داشته است و اسباب آنرا فراهم فرموده و میفرماید و هیچ گریه و شیون و رد و تکفیر فایده ندارد جز اینکه عزت و احترام خود را کم کنند چنانچه شده است و بهر حال این سیر عقب گرد ندارد و خداوند این خلق را بسوی هدفی که برای آنها قرار داده سیر میدهد ،

اگر ناخدا جامه بر تن درد ***** خدا کشتی آنجا که خواهد برد

و خداوند را شکر میکنیم که ما براهنمائی مشایخ خود در همان جهتی میخواهیم برویم که خداوند دوست میدارد و به پشتیبانی امام زمان عجل الله فرجه حرف حق را تا آنجا که ممکن است میگوئیم و دعای عملی برای تعجیل فرج آل‌محمد علیهم السلام مینمائیم و بدعای زبانی اکتفا نمی کنیم .

باری سخن را کوتاه کنم و از آنچه عرض کردم ان شاء الله بقدر کافی بطرز تفکر ما و دید عالم از نظر ما پی میبرید و از کتبی که برای شما میفرستم بتفصیل بر سخنان مشایخ ما اعلی الله مقامهم که همه مأخوذ از فرمایشات آل‌محمد علیهم السلام است واقف میشوید و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اولیائهم الانجبین .

تمام شد بر دست بنده مسکین عبدالرضا بن ابی‌القاسم بن زین‌العابدین در صبح هفتم رجب هزار و سیصد و نود و یك .

تهیه شده توسط وبسایت مکارم الابرار

m-kermani.ir